

۸۳۰۵ کتب خانہ آصفیہ کراچی حیدر آباد دکن

الف ۲۶

(*)

نمبر داخلہ

تاریخ داخلہ

نام کتاب الفاسر حمید مکتوبات شایہ عبدالرحیم
تصوف

فصل کتاب
نمبر کتاب در متن مذکور

۱۲۶۵

۱۳۱۵

بسم الرحمن الرحیم

لشکر ۲۲۲

اَنَا وَلِیَاؤُهُ الْاِیْمَانُ

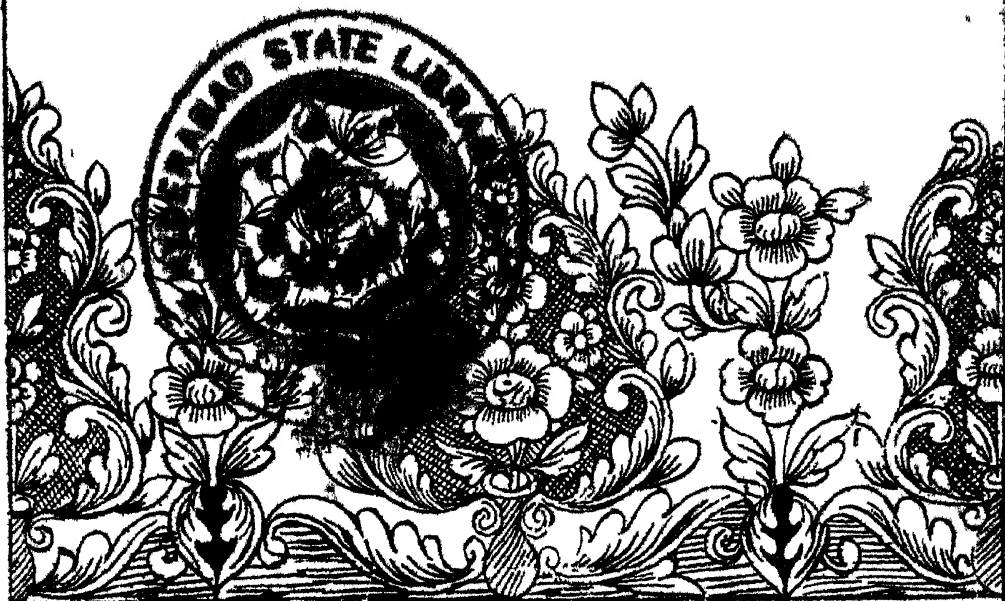
الکتاب المکتوب فی تاریخ غزوات و فتوح و کرامات امام علی علیه السلام
انفاس حمیه

المعروف مکتوبات حضرت
1927
CHECKED

شاه عبدالرحیم صبا
والکتاب المکتوب فی تاریخ غزوات و فتوح و کرامات امام علی علیه السلام
عارف بالله حضرت مولانا و اولادنا بنو مولانا

مطبع ایضاً مطبعه سید علی حسینی

حقوق کاتبی وراثت محفوظ است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا الصراط المستقيم. ووقفنا إلى معارج الشهج القويم
والصلوة والسلام على من سب قبله صاحب الخلق العظيم وآله وأصحابه
الهداة إلى التعميم المقيم

ما بعد سبكو بدنه ضعيف وخيف راجي إلى رحمة الله اهل الله غفر الله له ولآبائه العظام وحسن
اليه ولوالديه الكرام كه مسودات كتوباته ما كه حضرت معاف دستگاه حقائق انتباه مجمع
كمالات ظاهري وباطني منبع مكارم حسنات صوري ومخوي زبدة مفسرين وقوده محمد بن حنا
والدي حضرت شاه عبد الرحيم صاحب الله ظلال جلال على رؤس المسترشدين المريرين كه بنام بعض مراد
خوش اعتماد و خلفاء كامل الشاد تمزده كلكت مكي سلك فيرمونند فرام می آورم و انظر الله آن من حقائق و معارف
ستادمي اندوخته چون نظر فیض حضرت ایشان ان اوراق كه بدست این مستفیدان كثرین مستعدان بودند فادو فرمود
كه ای اهل الباری را قریبید ساخت و بتالیف آن باید پرداخت تا فائده آن اتم و البقیه باشد پس انتشار الامر العالیین فرمود
را ترتیب و بانفاس جمیعیه سوم گردانید والله الموفق الترتیبی علیه توكلت الیه انیب بنیة قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم لا یرحم الله من لا یرحم الناس ترجمه حمت نمیکند خدا تعالی بمرت خاص کامل خود کسی كه حمت نمیکند
آدمیان قال رسول الله صلى الله علیه وسلم لا یرحمون یوم الله الرحمن الرحیم وامن فی الارض یوحكم

من فی السماء۔ ترجمہ رحمت و شفقت کنندگان بر خلق را رحمت میکند چنان جل شانہ رحم
کنند کہے را کہ در زمین است از آویان از نیکان و بدان و رحمت بر بدان آنست کہ ایشان را
از بدی بازدارید یا رحمت کنید برہ کہ قابل رحمت کند شمارا کہے کہ در آسمان است ملک و قدرت
وے تخصیص آسمان رحمت کمال وسعت و علو ارتفاع است یا مراد ملائکہ اند و رحمت کردن
ایشان در امور استغفار و طلب رحمت است از جناب حضرت عزت برائے رحم کنندگان یا مراد
حفظ ایشان است از موفیات از شیعہ کلین جن و انس آئے طالب قرب مولے و آئے قاصد سعاد
و نیا و عقبے شفقت بر عباد حق و رحمت بر خلق قادر مطلق خاصہ حضرت خداست و صنعتی است آن
صفات کاملہ انبیاء و اولیاء پس جد و جہد تا بر ہر نیک و بد چون آفتاب بتاب و بر سو خلق خلق
صبر کن و از رحمت و شفقت بر ایشان روئے متاب کلماتی چند از اخلاق انبیاء مرتبہ بلند و اوصاف
اولیاء از جہد از گوش جان پاک نہ از گوش آب و خاک بشنو۔۔ شاید کہ بتخصیص تحقیق بدرقہ توفیق
از حفیض نقیید بذروہ تحقیق برسی و بحکم الدال علی الخیر کفاعلام این درویش دلریش قلیل البقا
عظیم البضاعتہ داخل این گردہ باشکوہ گردد و اللہ الموفق۔

در خبرست کہ در عالم غیب و ممکن بے ریب خطاب مستطاب از جناب قدس مآب عیسیٰ علی نبیاء
علیہ الصلوٰۃ والسلام در رسید کہ اے عیسیٰ اگر خواہی کہ از اخلاق خاصان و اقرب مقربان باباشی
بر تو باد کہ چہاں کہ در لازم کنی۔ باباش شفیق بر ظالقی باباش چو آفتاب عالم کہ بر ہر نیک و بد بتابد نہ از تاب
نیک وے را افتخار و نہ از تابش بد ویرا چوں ترا منظر حسن ماست بانیک و بد خلق چہ کار
بدستی را بدی سہل باشد چہ اگر مردی حسن لے من اس۔ و باباش حلیم و نافع بہ چو آب کہ مے رود آنجا کہ
می برند اگر چہ وی را برزند و برزند و حیات بخش حیوانات و نباتات است و مطہر لوث نجاسات و مکروہات
و من الماء کل شئ حی۔ و باباش مہجوز زمین کہ مردم ہر آن گناہان میکنند و او فروئے رود و قاذور
را بر وے مے افکند و او بر شیرین میدہد تو نیز بر اشارات حسن معاملہ کن۔ و باباش متواضع بہ چو
ہوم دائم سر افگندہ و شب زندہ دارد و خبرست کہ موسے بن عمران علیہ الصلوٰۃ والسلام من الرحمان
بدرگاہ حضرت آقہ قاضی الحاجات مناجات کرد کہ بار عصائے از چہ شایان رسالت و مکالمت خود گردانید
حضرت غر شانہ و عظم ہر ہاند فرمود کہ لے موسے یا دکن آن روز کہ گویند آن شعیب پیغمبر سچرا نیازی
گویند سے بر مید خود ہم بسیار و دید و ترا ہم بسیار و آیند بعد از مشقت بسیار و محنت بر شمار
آن را اگر خستہ خواستی کہ بعضا برنی پس تو مرایا دکر دے و عصا از دست بنداختی ہر دو سر و آن

نہ (۱)

۵۱

گرفتی و بر هر دو چشم آن بوسه دادی و گفتی صیب من نفس خود را بخانیدی و مرا هم ایادادی
و برابر دوش خود انداخته بجایش آوردی پس بدان رحمت و شفقتی که بر خلقت من کردی
مرتبه رسالت و مکنته مکالمت تو عطا کردیم - در خبرست که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود
که خیر الناس من یفیع الناس یعنی بهترین مردم کسی است که نفع رساند به مردم و فرمود علی
السلام من کان فی حاجه اخیه کان الله فی حاجته هر که باشد ساعته در روان
کردن حاجت برادر مسلمان می باشد حق تعالی در روان کردن حاجت آن ساعی هم در دنیا و
هم در آخرت - پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که دوزن بودند یک صاکنه نیک کار و دوم
طاحنه بدکار زن صاکنه گریه را در خانه بسته جائے رفت آن گریه بیج چیز بخوردن نیافت از غلبه
گر سنگی هاجم آورد و آن زن طاحنه در صحرای وقت گریه را از راه بر سر جای رسیدگی را دید که از
غایت تشنگی زبان از دهان بر آورده گردچاه می گریه و نهها که بر سر سنگها بود می رسید - آن
زن را رحمت و شفقت غالب آمد و او در چاه انداخت رسن را کوتاه یافت موهای سر خود برید
و تافته بجائے رسن ساخت آب بر آورد و لبیک داد و پادشاه بی نیاز و حضرت بی نیاز فرمود که
آن بدکردار را به شفقتی که بر سنگ تشنه کرد در بهشت بجائے آن زن نیک کار کردیم و زن نیک
را در دوزخ بجائے زن بدکردار در آوریم آی برادر ازین حدیث غریب و قصه عجیب عبرت در
عبرت می آید و حیرت در حیرت می افزاید که افعال آن پادشاه بر حق و قادر مطلق معل و غیر معل
نیست و جزا و سزا موطی بادله و اعواض نه خلقت الخلق للجنة و الخلق للآل و خلقت الخلق
لینار و کلابی - یعنی پیدا کردم گریه را در بهشت به سابقه عمل من پاک ندارم از کس آخا
و لها کباب میگرد و جگر با پر آب هوش مد هوش و عقل خراب و جانها در اضطراب لایسئل عما
یفعَل وَهُمْ یَسْأَلُونَ - مشعر کس را نه پرسد که باز پرسد ز کلال به که بهر چه می سازی و چون
میکنی : آخرین دار شمارا گذاشته است و بدایه بقا و جزایوستنی است پیرا من نفسانیت و شج
و اناخیر منه را صد چاک کن و دستار و کلاه تکبر و تجبر و تهمت و نخوت را از سر بگیان و از سر خود
توده خاک اعتماد از خود کردار برداری و نظر فی فضل و کرم غفار بکار می - تا توانی رستخیز بدیها
و شفقتی و رحمتی بخلق خدا برسان و خود را از هستی موهوم و صفات سیئات برهان آی طای
سولے بگر که از راحت رسانیدن حیوانے جهنمی را جنتی کرد و اگر از راحت رسانیدن انسان
حضرت رحمان ترا قرب جمال با کمال خویش رساند و سعید ابدی گرداند بعید نیست و از اذیت

و سید اکرم گریه را بر سر سنگها بود می رسید

حیوانی ہستی دوزخی گشت از اذیت دے کہ حرم انوار حق تعالیٰ محل اسرار جل و علی ست
 باسقل سافلین او فتد چه دورست اعادنا اللہ من ذلک ولقد در قالہ ۵ اینجا فنون شیخ
 نیز زہنیم خمس ۶ دل را بدست آریمین مشہرت و بس ۷ یعنی بیت آن ست کہ نزد مقرب
 کہ حسنات الابرار سکيات المقربین ست فنون شیخ حقیقی کہ کشف و کرامت و طے و طیران
 و تصرف بر آسمان و غیرہا ست مقدار نیم خس نیز زہن و دل بدست آوردن ست کہ دل سلیم
 از غیر حق و صفات ذمیمہ است حاصل کردان و بدے سلیم کہ گنجینہ اسرار خداست و خزینہ انوار
 مولے ست راحتے برسان کہ مشرب مقربان و مذہب عاشقان ہمین ست نہ آنکہ تمنا ہر دل را
 بجا آوردن گو کہ تمنا در قتل و دزدی و خمر خوردن باشد خوش گفت آنکہ گفت رباعی دوراہ خدا
 و کعبہ آمد منزل ۸ یک خانہ کعبہ ست و یک خانہ دل ۹ تا بتوانی زیارت دہا کن ۱۰ کافرون
 زہزار کعبہ آمد یک دل ۱۱ و تجربت کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم با پیر زہنا میگفت ہر حاجت کہ
 در بدن بگوئید من حاجت شمارا روا گردانم۔ در خبر ست کہ دختر زنی آمد و گفت یا رسول اللہ ما
 من باتو حاجتے دارد ترا مے طلبد فرمود کہ بہر کو چہ کہ مرا بخوای بہر۔ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
 فرمود کہ حق سبحانہ تعالیٰ را ہزار رحمت و شفقت ست یکچہ رحمت را در تمامہ خلقت حیوانات و جن
 و پری و بھری و بڑی نہادہ کہ با او مادر با بچہ ہا را شیر میدہند و دانہ میخورانند و تربیت میکنند
 و حیوان صاحب ستم ستم خود را از بچہ حلق میدارد کہ ایذا بچہ نہ رسد و ہنصد و نود و نہ جز رحمت
 حق تعالیٰ برائی عاصیان امت من نگاہداشتہ است تا بان رحمت ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین
 کہنہ گاران امت ما را بنوازد و بے واسطہ دیگرے کار ایشان را سازد پس اے طالب حق
 بکلم تخلّقوا یا خلّٰق اللّٰو مجہد تمام تخلّق باین اخلاق خلق علیہ و انصاف باین صفت سنّیہ
 باید کرد تا حضرت مولے و مبداء علی جل و علی مناسبت و مشابہت حاصل گردد و بہ نجات ابدی سعادت
 سرمدی واصل شود در کتب اخلاق آمدہ کہ شخصے بود کہ ہمیشہ قوت خود را از شکار کردے و معیشت
 روزگار خود را بہین حیاء بسر بردے روزی بشکار رفت آہورا با بچہ دید اسپ را عقب آہو و بچہ اش
 بد و ایند آہو قوی برد و دید و بچہ ضعیف مقتدایقید وے گردید آن بچہ را دست پابستہ بر فقر اکزین
 بستہ می برد ناگاہ آہو مریدہ از علیہ محبت بچہ خود و دیدہ بادل بریان و چشم گریان نزد استحضار آمد
 و از غایت محبت از ضرب و سیلت خود ترسید محبت آہو بدل شکاری اثر کرد و بچہ را از قید برہانید
 و راحت بدل آہو رسانید آہو بزبان نیز بانی بدر گاہ حضرت آکہ استدعا در حق آن شکاری کرو فی الفور

مستجاب شد با توفیق از عالم غیب و از پرده لاریب آواز داد که ای راحت رساننده دل خلق مرا
 ببرکت این راحت رسانیدن ترا مرتبه سلطنت دادیم در اندک زمانه آن مرد با دشا گشت ای
 درویش از راحت رسانیدن حیوانی بدرجه سلطنت دنیوی رسید از راحت رسانیدن انسانی اگر
 بدرجه سلطنت اخروی و قرب حضرت محمد مصطفی برسی عجب و بعید نیست مروی است که در وقت
 خلافت حضرت ابوبکر صدیق زایل بود ضعیف از کار مانده از ضعف در گوشه افتاد و هیچ کس
 نداشت که خدمت وی کند و رحمت وی کشد امیر المومنین عمر رضی الله عنه هر شب در کلبه او
 بیامد و جاروب زد و آب آوردی و آتش کرد و هر حاجتی که زایل داشتند همیای فرمودند
 شبی عمر بر سم قدیم بیامد و در نزد زال رفت زال گفت تو کیستی گفت عمر - آمده ام تا حاجت ترا همیای
 کنم زال گفت پیش از تو پیر میاید و همه همیای کرده رفت عمر باز گشت چند شب متواتر آمد و
 زال همان جواب گفت - عمر در تعجب شد که آن پیر که خواهد بود شبی حضرت عمر کمین کرد تا دریا بآید
 پیر را چون نگاه کرد ابوبکر صدیق بود رضی الله عنه سپس عمر رضی الله عنه گفت که من حسد نکرده ام
 ترا ای ابوبکر آنچه دریافتی سابق این خیرات - آورده اند که سلطان اولیا بایزید سطا می رحمة الله علیه
 در شهر بیهان رفته بود آنجا زحمتی شد بجهت مداوی تخم معصفر خرید از آن کتختی بخورد و آنچه باقی ماند
 گوشه دستار بسته در شهر بطام آمد چون در خانه رسید آنرا کشاد و بیان آن پنجهها مورچهها
 گفت این مورچه غریب است باز بیهان برم - سفر کرد و از برای یک مورچه در شهر بیهان آمد
 در مقامات مذکور است که قبله اولیا و کعبه اصغیا مقتدای اهل صفا هادی طایبان راه خدا میجو
 رب الارباب قطب الانطباق صاحب طریقه علیه حضرت خواجه بهار الدین نقشبندی قدس
 سره مجذوب بے صاحب تصرف ملاقات کرد ای خواجه اگر خواهی که راه باطن را بر تو بگشایم راه
 راه خلق را از حش و خاشاک و نجاسات و ملوثات پاک کن حضرت خواجه با اشارت آن مجذوب
 محبوب تادمت هفت سال علی سائر الاحوال کوچهها و بازارها را از نجاسات و ملوثات باطلج وجود
 پاک می ساخت بعد از مدت هفت سال آن مجذوب مرغوب با خواجه ملاقات کرد و گفت ای
 خواجه اگر قرب خدا میخواهی خدمت خلق بے تفرقه کن یعنی صالح باشد یا طالح فاسق شود یا فاجر
 انسان باشد خواه حیوان و خوش باشد یا بیور همه را خدمت الله میکن حضرت خواجه مقتضای امر
 مجذوب خدمت خلق بجای آورد و روزی بیرون شهر میرفت ماده سگ در گور که نه بچه میداده
 بود تشنگی و گرسنگی بر آن ماده سگ غلبه کرد و شیر نه داشت که بچهها بخورند

ماده سگ از راه شفقت از پیه پا جدا نمیشد و پیه با شور و غوغا میگردند حضرت خواجه بفرستد کیا
 دانست که ماده سگ از تشنگی و گرسنگی شیر ندارد که پیه با دهد حضرت خواجه در شهر آمد و در وکان
 حسن نان نوائی آمده گفت که این خرقه مرا بگیر و چند نان و کباب بده حسن نان نوائی گفت ای
 درویش اگر گرسنه هر قدر که توانی بخور و اگر جائے تعش داری چنانچه کار جوانان است هرگز
 نان مرا برتراسن گنهگار نگر دم و تو آتم نه شوی - حضرت خواجه فرمود که ترا بهای نان میدهم ترا
 باین گفتگو چه کار حسن گفت که من بهای نمی گیرم را انگان میدهم القصه حضرت خواجه آورد
 پیر از آب و چند نان و کباب گرفته بیرون شهر برد و حسن از راه سور الظن و تحبس عفت خواجه
 پنهان میرفت حضرت خواجه آورد آب و نان و کباب پیش ماده سگ نهاد و دوست بسته
 با ادب ایستاده ماند ماده سگ نان و آب بخورد و غلطان شد و دست و پای بسوی آسمان
 کرد به زبانی که داشت استدعا کرد حسن گفت که من به چشم خود دیدم که انوار شمار از شفقت
 آسمان به عنایت حضرت رحمان بر حضرت خواجه قطب زمین و زمان و زبان و افشان بود و از
 عرش تابه فرش حضرت خواجه را منکشف شد و من سر خود را بر قدم خواجه نهادم و عذر سور الظن
 خود را خواستم و استدعا بیهت و ارادت کردم حضرت خواجه فرمودند که چون زمام هدایت بدست
 من عنایت کنند اول از مردان کن تو باشی - مروی است که امیر المومنین علی کرم الله وجهه برای
 میرفت زیر پای مبارک او مورچه را با پای کمالی و ملائی حامل شد به زبان نیاز به درگاه بی نیاز عز
 داد خواه شد و از شوق در دمی نالید و بهر دوست می مالید می گفت خداوند ادر تمام عمر خود یک
 نفس غفلت نورزیده ام و یک دم عذاب مفارقت از ذکر تونه دیدم ام مرا معذور دار که از در و بیجا
 شده ام حق تعالی فرمود اے مورچه روز بازخواست از علی حق ترا درخواست کنم باز به جناب تقد
 ماب عرض نیاز کرد که خداوند از علی خطا پائے بر من افتاد نه عذرا امید دارم که خطائے علی را عطا
 فرماید - آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت علی را در خواب فرمودند که ای علی چرا بر زمین پاهو
 نه نهادی اگر شفاعت آن مورچه نبود در مملکت می افتاد دے کار می نباید کرد که بعد از آن
 محتاج به عذر و شفاعت شوی آے برادران اهل وفا و خلصان با صفا قصه عجیب که نصیب
 و حصه این غریب است از گوش جان و از حسن ایقان بشنوید که روزی در کوچه از کوچه های
 شهر اکبر آباد می رفتم در وقت غلبه سرازیر بارش وافر کل و لاله متکاثر گشته سگ بچه دران
 گل و لاله غرق شده و در مانده ناله ها و نعره های بسیار و فریاد های بی شمار میکرد و در باب

فریاد رسی اور سختی و شفقۃ مہذول داشتیم و معتریب این واقعہ درہمان کوچہ باقلق واضطرار
 در مشاہدہ زلف پریزج و تاب معشوق حقیقی و محبوب تحقیقی چنانچہ ارباب ذوق و مواجید و اصحاب
 شوق و توحید را می باشد باحیرت و حیرانی و با تمام درد سر گردانی اگر براہ عشق رسیدہ و شرا
 محبت چشیدن میدانے میسر نہ آید ناگاہ از طرف دیگر کوچہ سگے را دیدم کہ بہ طرف من می آید و درین
 کوچہ گل و لائے بسیار بود از خوف انتشار افتاد تر رسیدم کہ پارچہ پنجس شوند در رفتن مسرت
 و مساقبت کردم ہر چند جہد نمودم سگ بجائے کہ لائے بسیار بود برابر من رسید و با من بزبان
 فصیح و کلام بلج گفت کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ حق جل و علا می فرماید ان اللہ حرم علی
 نفسه الظلم باعباد فلا تظالموا۔ یعنی حق سبحانہ تعالیٰ می فرماید کہ اللہ تعالیٰ حرام کرد
 ظلم بر ذات پاک خود پس ای بندگان من با یکدیگر ظلم نکنید پس توجہ بر ظلم و تعدی کردی کہ شارع
 عام برائے مرور تمام مہندگان است خواہ انسان باشد خواہ حیوان و مساقبت بین ظلم است
 در جوابش گفتم برائے خوف پنجس شدن پارچہ قصد مساقبت کردم طہارت جامہ شرط جواز صلوٰۃ
 است۔ سگ مرا جواب داد کہ اگر پارچہ پنجس گشتی بہ شستن پاک شدی و نجاست کبر و خجرا
 اگر از ہفت دریا بشوی ہرگز پاک نہ شود۔ اگر درویشی از راہ کبر و سگ فخر کند با و مصاحبت
 اہل حق را بجا نرینست پیش او تواضع ایستادم و گفتم کہ اگر صورت از من کبر و نخوت ظاہر گشتہ
 اکنون حقیقتاً و معنائیش تو بہ ہزار عجز و شکست افتادوم باز سگ من گفت کہ شیوہ اہل حق
 ایشانست نہ اختیار طرف خشک را برائے خود داشتہ و طرف لائے برائے من گذاشتہ تصوف
 نہ آنست کہ تو کردی۔ راہ اولیا نہ آنست کہ تو سپردہ سح۔ شمرست با دہ ہزار شمرست با دہ
 این فقیر بہ ہزار شمرندگی و سہر افکندگی بطرفی کہ لائے بود بہ خشوع و خضوع ایستادم و طرف
 خشک بان سگ گذاشتیم سگ باز ہی گفت کہ باین عقل ضعیف و ادراک نحیف حق تعالیٰ جلش
 را نمیتوان دریافت طالب کامل حق آنست کہ اورا دل دانا باشد و اوسط آنست کہ اورا چشم
 بینا باشد و اوسے آنست کہ اورا گوش شنوا باشد و اگر از بینہا هیچ کدام نباشد ویرا باید کہ طریقہ
 ابرار کہ عباد و زہاد و اتقیا و اصفیاء اند اختیار کند و بہ طریق صوفیہ مقررین کہ لافرق بینی و بینیم
 در شان ایشانست و الفقر اذ الهم فهو اللہ ایشان را شانست و تخلقوا باخلاق اللہ
 نشانست نہ دراید۔ العاقل تکفیر الاشارۃ و الجاہل لا تغنیر العبارۃ۔
 و هو معکم انما کنتم و نحن اقرب الیہ من خیل الوری۔ وجود خود را با او و

[illegible]

مقام قرب و معیت از سالکان این طائفه کرا حاصل است پائے عقل و علم در این میدان بے
پایان لنگ و گوش بهوش در ادراک اسرار این موطن کرو گنگ بصیرت و بصیرتی علمائے ظواهر را در
نظاره انوار این جمال بجز از غمی هیچ واصل نه و عقل عقلا را غیر از جهل هیچ حاصل نه ۵ این معیت
در نیاید عقل و بهوش ۵ زین معیت دم منقش نشین خوش ۵ و حصول این قرب و معیت
ثمره قرب نوافل است طائفه ثالثه را چون جذبه الهی دریا بد حکم جَلْبُوتِ مَنْ جَلْبُوتِ بَاتِ اللّٰهُ
خیر من عداوة الثقلین به سابقه عمل رفع حجب ظلمات و نورانی شود و بمشاهده مرتبه
احدیت ذات مشرف گردد و همه علوم مضحل و تمام رسوم باطل شود حدود متلاشی تعریف و تین
لاشے گردد و حقیقت لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ هویدا و سبک شئی و هالک
الا وجه و نور هو الاول والاخر والظاهر والباطن پیدا گردد و هستی موهوم بهستی
موهوب مبدل شود ۵ موج بحر لن الملک برآید ناگاه ۵ غرق گردند دران بحر چه درویش و
چه شاه ۵ خرم هستی موهوم چنان می سوزند آتش عشق که نه دانه بماند نه گاه ۵ حقیقت
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و حقیقت توحید و نماند و بکنه انا من الهوی و من الهوی انا و بقول
شیرین میدان حقیقت و شاه شکر مبارز معرفت و طریقت حضرت علی کرم الله وجهه فارایت
تَشَاهِدُ الْأَوْرَاءُ أَنَّ اللَّهَ مُتَّصِفٌ بِرُؤُوسِ الْأَوْرَاءِ حقیقت ایمان و کنه اطمینان حاصل
کرد بر نصف دائره ولایت و نیمه راه اسلام را قطع کرد و باقی اکثر ماقطع و طوبی در این مقام
و اصل آگاه چنان خود را گم کند که هر چند خود را جوید حق را یابد ۵ چو ممکن گردا مکان برفشانده
بجز واجب در چیز نماند ۵ رباعی روزان تو بودم و نیدانستم ۵ شب با تو غنودم و
نیدانستم ۵ لمن برده بدم و دوش که من جمله منم ۵ من جمله تو بودم و نیدانستم ۵ روزی
شخصه بر دروازه سلطان العارفین بایزید بسطامی قدس الله سره التماس آواز داد این
ابو یزید سلطان در جوابش گفت ذَهَبَ أَبُو يَزِيدٍ فِي الدَّاهِيَيْنِ فِي اللَّهِ لِيَخْلُصَ شَخْصٌ كَرِهُوا
گفت بایزید کجاست فرمودند که بایزید رفت و گم شد با جماعت که در حق سبحانه گم شدند و تا ابد
الآباد رجوع بوجود بشریت خود نکنند ۵ برادر اول یافت است بعد از نیافت در آخر کار نیافت
است چنانچه بصیرت طائفه اولی را در معرفت حالت طائفه ثانیه بجز از غمی حاصل نه طائفه
ثانیه را در معرفت حالت این طائفه علیه بجز جهل و غمی نصیه نیست ۵ سالک آگاه اوصاف
بهنه الحالات شریفه و المقادیر العجیبه ممکن را واجب نمگرداند و واجب را ممکن

نمی سازد الحق و الحق عبدی قال الغوث الاعظم کل حقیقت مرتبه الشرعیه
 فهو الحد و من نکل قد نظم ممکن زنگنه عدم ناکشیده زخت : واجب بجلوه گاه عیان
 تانها ده گام : در حیرتم که این همه نقش و نگار چیست : بر لوح صورت آمده مشهود خاص و عام :
 هر یک نهفته لیک ز مرآت آن در گریه برداشته ز جلوه احکام خویش گام : باده نهان و جام
 نهان آمده پدید : در جام عکس باده و در باده عکس جام : گوید آنکس درین مقام فصول
 که تجلی نماند فصول : و حصول این مرتبه ثمره قرب فرایض است - طائفه رابعه که حصول ایشان
 از راه اصطفا و اجتناب و تدبیر است از احوال ایشان چگونیم و چه نویسم آنجا عبارات
 منقعه و اشارات فتهی است بیان در آنجا عین ستارست علم آنجا عین جبل است قال الغوث الاعظم
 سَأَلْتُ عَنْ الرَّبِّ مَا عِلْمُ الْعِلْمِ قَالَ الرَّبُّ جَهْلُ الْعِلْمِ - ای برادر چون عالم نماند علم
 از بجا ماند آنجا همه معرفت بلی بر بی است نظم قرب حق یا بنده دور است از قیاس :
 بر قیاس خویش آنرا اساس : قرب نه بالا و پستی رفتن است : قرب حق از قید هستی نفع است
 سخن اقرب گفت من جل الوری : تو فکندے تیر فکرت را بعید : این محبت مابین عقل و هویش :
 زین محبت دم مزین بنشین خوش : قال الغوث الاعظم من اراد ان یسیر فی الحیاة
 بِالْمَقَالِ فَقَدْ کَفَرَ اے برادر احض خواص اولیا را ازین مقام بهره نیست و بجز از اعمی و جهل
 هیچ نصیبت نه زیرا چه این مقام قرب و محبت خاص مقام انبیا و رسل است مگر بعضی اولیا را که
 بر سبب حضرت نبوت علی مصدرها الصلوة والسلام و اصل گشته باشند که بصرا و لیاد را نوار
 این قرب و محبت منقعه میگردد چنانچه بصرا در برق خاطف ستر می شود آه برادر بدایت
 باین مرتبه علیا به عنایات از لے نیست ذلک فضل الله یؤتی من یشاء والله یختص
 بِرَحْمَتِهِ مَنْ یشاء و حصول این مرتبه علیا ثمره بین القربین المذکورین است که اعتدال از
 خاصه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و انبیا و رسل و بعضی اولیا با بقدر استعداد آن هم بهره و
 نصیب است - اے سالک آگاه باش و محرم و موصل کمال این راه عشق است و بس فتنال
 الله کما عشقه و محبت حتی سز قنا الله ایانا و ایا کما عجب اسرار و غرائب
 تجلیاته و انوار کلامه کلام مشنوی المولوی المعنوی : شاد باش اے
 عشق خوش سودا اے ما : اے طیب حبله پته اے ما : ملت عاشق زلمتها حید است : عاشق
 را مذهب و ملت حید است : آنکه عاشق نیست او در آب در : صورت خود بیندای صاحب نظر

صورت عاشق چو شد فانی از وی پس در آب اکنون گرا بیند بگونه عاشقان را شد مدرس
 حسن دوست و دفتر و درس همه شان روے اوست و آتش از عشق در جان بر فروز
 برسد فکر و عبادت را بسوزد آن طرف که عشق می افروزد در وی بوضیفه شافعی درسی نگیرد
 عشق آن شعله است که چون بر فروخت و هر چه خیر معشوق باقی حمله سوخت و مانند لاله
 باقی حمله رفت و شاد باش ای عشق شرکت سوز زفت و در گویم عقل با را بر در وی
 در نویسم بس قلمها بشکند بعد ازین گرشع گویم البته زانکه شرح او وای الکی است
 در نیاید حال خسته هیچ خام و پس سخن کوتاه باید والسلام

چون ساکب در شغل خود را فانیست و علم فنا خویش در مشاهده و آمد و اصلا از وجود او علم
 او نشان نماند صاحبان این طریقت این را فنا میگویند و چون علم فنا هم بیکجه رفت که علم العلم
 هیچ نماند آن بر افق فنا گویند و فنا را تم خوانند و نزد من آنست که چون از کثرت ذکر این حالت
 بر اینکس روے دهد و خیال این فنا مدام مخطوب بماند تا که ملکه گردد که وجود هوش و گوش و
 و عقل و فهم بر آن کس منکشف گردد که من تمام فانی ام به نسبت خود که در من هرگز بقانیت
 و این علم من گردد و زایل نشود چه هیچ حرکت و سکون از خود و از غیر خود نیاید مگر از خدا جل جلاله
 پس هر این کس فنا را تم آمد من عرف نفسه بالفناء و چون خود را مع تمام مخلوقات عدم محض
 دید و فنا را مطلق شناخت و حق حقیقت خود بیکه دریافت نه بد یافت خود بلکه بتعلم پروردگار
 خود جل جلاله فنا تمام شد و بازلین وجود موهوب خود را تملک بقیومیت حق قائم دانست که
 که در هر آن قائم مطلق و موجود و حق مر اوجود و قائم میدارد و مدام مدد وجود از آن طرف چنانچه
 فیکه را از روغن تازه در چراغ مدد میرسد که باو قائم و من و جمیع مخلوقات بدین دستور پس
 درین مقام خوف و رجا بیکه از غیر حق بر خاست - حقیقت فنا و بقا این کس را منکشف شد
 پس در هر آن فنا و بقا در یک ذات واحد مرتبه کمال آمد پس در هر آن که فناست بقا هم با
 اوست مقام فنا فی الله و مقام بقا بالله همین جا تمام یافت والسلام علی رسول الله و آله و صحبه
 و تابعیه - ذات حق سبحانده تعالی من حیث هی شجر و لا عن الا سماء و الارضات
 و النسبت و الاعتبار است - مددک و مفهوم و مشهور و معلوم یکچس نمیتواند شد
 و محکوم علیه هیچ یک نمیگردد و لیکن باعتبارات التحلیات و النسب و الاعتبار
 علی قدر الطاقه البشریه و الاستعدادات معلوم و مشهور و میگرد و آن حقیقت

علیه اول مجله کرد علما بشانے کلمه جامع جمیع شیون الہیہ و کونیہ ازلیہ وابدیہ بان طریقہ کہ ذات
 خود را مستجمع جمیع حقائق و نسب و اعتبارات و اسماء و صفات چہ نبوت و نسب و چہ تجرد از نسب
 بلکه تجرد از تجرد نیز یافت ابرو و جہ کلمه بے اعتبار و اعتبار شیون از یکدیگر و این صورت معلوم
 ذات را حقیقت محمدی علی منہر الصلوٰۃ و التسلیات و برزخ کبرے و مرتبہ قاب قوسین او
 او نے گویند و اگر بآن ملاحظہ عدم اعتبارات کنند احدیت گویند و اگر ملاحظہ اثبات اعتبارات کنند
 واحدیت گویند و با صلاحیت و اعتبارین مذکورین را همان حقیقت محمدی گویند پس
 ظهور جمیع اسماء متقابلہ چون ہا وے و فصل و معطی و مانع و معز و مذل و باسط و قابض و رافع
 و خافض و اسماء غیر متقابلہ و جمیع حقائق مختلفہ و جمیع افراد متعددہ از اعلیٰ و ادنیٰ و نفیس و
 خسیس از عرش تا بغریش و ملائکہ علوی و جتنہ سفلی ہمہ ناشی از ان حقیقت محمدی است و قول
 رسول مقبول علیہ السلام اول ما خلق اللہ نوری ثم خلق اللہ ما خلق اللہ نوری
 و قول لولا کہ لما خلقت الافلاک و نعمہ لولاک لما اظهرت الربوبیۃ و ندایا یاکمل
 انت عشقی و انا عشقتک تا ہفتاد ہزار سال رال اند بر انگہ ہر چہ بہت و نام ہستی برا و نہاد
 ہمہ نشی از ان حقیقت علیہ است پس ظهور ذات دہر و صفات ست و ظهور صفات در پڑہ اسماء
 و ظهور اسماء در پڑہ منظر ہر چہ در عالم موجود است حسن ذلتے دارد و قبح نسبی و اضافی چنانچہ
 سمیت و رسم صفات ست کامل احسن کہ اہل زیر دانند و بہ نسبت اہلاک غیور و راقب پندارند و
 و چون حدت آہن شمشیر فی نفسہا صفات ست حسن اگر بموقع شود و اگر استعمال بے موقع نمودہ آید
 قیوم پندارند پس ہر چہ در حقیر خلق آید بہ نسبت آنکہ حق تعالی پیدا کردہ است در وے حکمتہائے
 عجیبہ و کمالات غریبہ است ربنا ما خلقت هذا باطلا مشعر این ست زیرا کہ حکیم قصد
 ایجاد باطل نکند ہر گز در ختان سبز در نظر ہوشیار پڑہ ہر ورقے و قرینیت معرفت کردگار
 الحافظ الشیرازی ہر پیرا گفت خطا در قلم صنع نرفت بہ آفرین بر نظر پاک خطا پوشش یاد
 چون سروان مرقن فیء الا لیسیر کجی دریا فخر انوار آفتاب عالم تاب را در ذرہ خوار و اسرار
 بحر فخر در قطر بے مقدار یافت ہر چہ نظر کند خدا را پسند این ست کمال مرد در راہ
 خدا۔ قال امیر المؤمنین علی کم اللہ و حیمہ ما راایت شیئا الا و رايت اللہ قیومہ و نیرانہ
 منقول ست کہ ما رايت شیئا الا و رايت اللہ پس حقیقت محمد جامع است
 مرجع مخلوقات علویہ و سفلیہ علمیہ و غیبیہ و باعتبار مقتضیات اسماء متقابلات منظہرات

مختلفه و محل تجلیات متنوع ظهور می یابد و نزع با هر یک خط و متنی است به معاد و نبوده
 هر یک زائده است به بدان اسم اند موجودات قائم به وزان اسم اند در تسبیح و تحمید
 بیدر هر یک را مصدری شد بوقت بازگشتن چون در می شد به ازان در کمال اول هم بد
 اگر چه در معاش او در بد شد به و تجلیات حق سبحانه دو قسم است جلالی و جمالی - جلالی چون
 اعدام و کفر و شرک و ضلالت و اضلال و اهلک مطلق و استتار حق و اخراج از بهر قویم
 و انحراف از صراط مستقیم و این امور را شارح بشیطان نسبت فرمود و منظر اتم و مجلا
 اکمال این اشیا ابلیس آمد و اعوان و تابع او و لهذا هر چیزی که ازین امور یافت شود آن
 صفت را اضافه بشیطان کنند و نیز حدیث **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ**
و ظَلَمَةٌ مشعر آنست که هر چه نورانی است چون ایجاد و اظهار و لطف و رحمت و علم و تقنین
 و احوال و مقامات و معارف و اخلاق حمیده همه جلای و رحمانی اند و هر چه ظلماتی است
 چون اعدام و بطون و فقر و جلال و جهل و گمان و خطا و نسیان و رسوم و عادات
 و جملة اخلاق ذمیه جلای و شیطانانند به **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ**
وآلِهِ أَجْمَعِينَ - اما بعد ابلاغ سلام محبت الیتام از در ویش و الرشید عبد الرحیم جناب
 فضا کل و فواضل آب کمالات اکتساب مرکز ولایت مخزن ارشاد و هدایت اخوئے اعز
 شیخ محمد زاده الله العزت و البجد - واضح آنکه در دو غم و عشق بوالهوس رانده اند به ماولی
 سمندرے مگس رانده اند به هم مورچه را ملک سلیمان ندیده به عز و شرف شاه حسن ندیده
 طالبان حق هستی دارند که بگویند سرفرو نیارند **الْحَبَّةُ سَيِّئُ الْعَارِفِينَ أَيْ يَدُ وَنِصْلُهُ**
كَمَا أَنَّ الدُّنْيَا سَيِّئُ الْمُؤْمِنِينَ أَيْ يَدُ وَنِصْلُهُ - اگر عدله ویدار جمال یار در
 بهشت نبوده به هرگز ذکر بهشت از زبان ایشان کس نشنیده و دوزخ چون حال از
 جمال است بنا بران موضع قهر و جلال است و از نیجا تر دوار رسول مقبول علیه و علی آله
 التیمات و التسلیات اللهم هذا ناسلت الحجة ونعوذ بك من النار پیدا گرد و حقیقت
 رضامند به حق جل شانہ از مستندی بهمان و غضب از مستدعی عنهما بود اگر دو و انچه از
 سلطان عارفان پیشوائے عاشقان باینرید سلطانے قدس سره السامے منقول است
 که اگر بر زبان او ذکر و نیارفته و ضو ساخته و اگر ذکر بهشت و نعیم عقبه رفته غسل کرد

اذنا لک دنیا حدیث است بذكر او وضو و لے و عقیقہ جائے قضائے شہوت است بذكر او غسل
 اصرے پس از جهت ارشاد طالبان و امداد سالکان است کہ زہنہارا ہنار الدنیا ہما مطلوب
 و محبوب خود سازند و ذکر آنہارا در دل نگمارند و ذکر آنہارا بر زبان نیارند و اگر سہوا ذکر گرد
 تبویہ و استغفار تعمیل نمایند وضو و غسل از لوازم کمال توکل است غفارت و استغفار و استغفار و استغفار
 قصیدہ دان و دیگر و مختار و مستثنان و دیگر قال علیہ الصلوۃ والسلام طالب الدنیا
 موند و طالب العقبی مذکور و الاضیاء قال علیہ الصلوۃ والسلام الدنیا
 حرام علی اهل الآخرة و الآخرة حرام علی اهل الدنیا و کل ما حرام علی اهل الله
 ۱۰ تو و طوئے ما و قامت یاریہ فکر ہر کس بقدر ہمت اوست یتیمہ اللہ ہمت ہر جسہ
 مقصود تست مہودت ۱۰ گر گل گذرد بخاطر گل باشی ۱۰ و ریل ریل بقیرار بلبل باشی ۱۰
 ہمت عوام کا لانعام ہمہ ہمت و ہمت صالحان و عابدان ہمہ ازوست و ہمت عاشقان و
 عارفان ہمہ اوست ۱۰ نیست بر لوح دلم جز الف قامت یاریہ چکیم حرفیہ گریا و ندا و ستاد ۱۰
 اهل الدنیا فی نیران مبین و اهل الآخرة فی خیران مبین و اهل المحبة و العرفان
 فی شہود و عیان مبین لولا الحق الخرب الدنیا منقول است و اہل الخیرۃ کہہا کلام
 مقبول است۔ حق شان چیت مزخرفات فانی را و مہوات آنے را بر عین مقیم ایدے
 سہرہ ایتار کروں و بلہ شان چیت از قصور ہمت حور و قصور اختیار نمودن و از تحفات
 و نسیان طلبستان کردن و از طلب کمال و جمال حضرت حق باز ماندن کا عیب و ایا
 اُولٰٓئِکَ الْقَبَارِ وَ تَفَكَّرُوا یَا اُولٰٓئِکَ فَکَارِہِ شَعْر۔ سوف تری اذ انکشف
 الغبار ۱۰ افسر حقیت مرحلت ادھمار ۱۰ ۱۰ ہوانے چور روشن شود این بجاؤ
 کہ بر لاشہ یا بر اسب سوار ۱۰ اللهم اقطع عنی ما یقطع عنی عنک و خلاصنا عن
 الملامی و از ناحقایق الاشیاء کما ہی پس دل و زبان را از ذکر دنیا و حقے باز دایم
 و در حقیقت کار آریم مقربان آہ و محرمان در گاہ در طے مقامات عالیات بند نشوند و باقا
 در مقامات خرسند نگردد و سلوک اجماعے را پسند نہ کنند تا اولی حق مقام فروتر نکنند و عروج
 بمقام برتر نہ نمایند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سُوْلِهِ مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ جَمِیْعِیْنَ
 اَمَّا بَعْدُ زَفَقِیْرُ الْحَرِیْمِ بَعْدَ زَسْلَامِ خَیْرِ اَنْجَامِ بِحَمْدِ اَنْ عَاشِقُ الْاَلَمِ و عَارِفُ اَسْرَارِ دَرْگاہِ مِیَا

شیخ محمد حیدر و اضر آنکه عمر عزیز را بغیر اعمال صرف باید نمود تا در آخرت خسارت نشود اگر چه هیچ
 حسنات حسنه اند لیکن بحکم حسنات که بواسطه سیئات المقربین حکم دیگر دارند لا یعرفهم الا
 العارفون والعاشقون و لم یعرفه العلماء الکاملون سلطان العارفین باینکه
 گفت توبیت الناس عن الذنوب و توبتی عن قول لا اله الا الله و صلی علی الله
 علی وسلم فرمود افضل ما قلت انا و النبیین من قبله لا اله الا الله کس نداند که توبت
 قدس سره بخافت کرده است آن لا اله الا الله نیز زبان ست نه بدل لا اله الا
 الله گفتن دیگرست و لا اله الا الله دانستن دیگرست و لا اله الا الله شدن دیگرست
 پس توبت سلطان العارفین از درجه عوام اینست که مرتبه اول است فافهم انجا یعنی مانند شمع
 در اثبات است و بحکم العشق نارسا فی القلوب یحرق ماسوی المحبوب والمحدث اذا قوسا
 بالقدر لیه یبقی چندان باید سوخت که عاشق سوخته گردد چون عاشق سوخته شد در بعضی
 مظهر عشق می ماند و در بعضی معشوق مایل است شیدا الا و رایت الله شمع را و لست
 چون از تو بجز عشق نجویم بجهان به خواهی تو وصال جو و خواهی هجران به هجران وصال
 تو مرشد یکسان به عشق تو بودیم ندارد سلمان به بنی از تانے ست علی اختلاف
 الاستعدادات اختلاف الحالات درس و تدریس به حضوری لقلقه زبانی است
 و تضحی وقت و اینجه در سینه است درسی نه اما انراق بناید الاقران ثم الاقران دوام شهود
 و حضوری و انصب العین دارند و در هر چه مشغول باشند عین وصل است و اگر شهود و
 حضوری مشغولی بصلوة و تلاوت اند عین و بال سر رشته دولت ای برادر کفایت
 اینهم گرامی بخیارت گذارت و اتم همه جا با همه کس در همه کاره میدار نهفته چشم دل
 جانب یاری قل الله ثم در الحمد لله الله الله میان محمد معظم را معلوم آنکه غفلت
 و لو کان ساعت کفرست مسلمان باید زیست به یاد خدا زیستن بصورت مرگ است بلکه
 بدتر از مرگ و میان دلدار بیک را چه نویسم که خود و انا و فهمیده اند اینجه آسن و اتم باشند
 مشغول باشند و دیگر نوشته بود ندکه کتاب می نوشته باشند مخد و ما چون فرصت کم است
 نوشتن میسر نمی آید باین هم هر چه شما بنویسند در باب او خط و جواب به و شرع نوشته
 خواهد شد و به سائل میسر نمی آید امام شافعی رضی الله عنه فرمود علم علما العالم من
 نسیس و تمام علم من باین سئله صوفیه نسیس الوقت سیف قاطع فعلیات الوقت

شیخ تائب حقائق و معرفت الکتاب برادر شیخ محمد و شیخ معظم و دلداری یک از درویش
 دریش بعد از سلام خیر انجام واضح آنکه الوقت سیف قاطع پس لاچار سعی تمام در حصول گاهی
 دوام باید کرد که سعادت در عبادت و شقاوت در فراغت التصوف کلمه جمل لا یشغلط
 فیہ ہر حال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم داکم الفکر متواصل الخزن - ہر چہ
 از حق باز دار و از خود باز دار ما شغلتک عن الحق فہو صنمک و دنیا ک **۵** چیت دنیا
 از خدا غافل شدن : نے قماش و نقرہ و فرزند و زن : بمطالعہ کتاب و مذاکرہ علم بچندان توکل
 کنند کہ داخل در العلم حجاب الہی گردد و باید کہ چنان کنند کہ اصل العلم رفع حجاب گردد
 علم حق در علم صوفیہ کم شود : این مثل کے باور مردم شود : وصیت بزرگانست کن طالب
 الہی مقامت ولا تکن طالب الکرامت اوقات عزیز را مستقیم شمار و انفس خود را بے
 آگاہی نگذار کن للہ والا فلا تکن باید کہ در از دیا و کیفیت و کیت نسبت کوشش کنند
۶ تو ز خود کم شو کہ توحید این بود : کم شدن کم کن کہ تقریر این بود : سَأَلُ الْغَوْثُ الْاَعْظَمُ
 عَنْ الرَّبِّ عَنْ عِلْمِهِ فَاجَابَ اللّٰهُ تَعَالٰی جَبَلُ الْعِلْمِ - فَاَمْتَمَّ - چنان باشی کہ خود را غفلت
 بر آری و دیگران را نیز بحکم آیتہ کریمہ فاستقم كما امرت ومن تاب معك - اللہ اللہ اللہ
 و لیس فی الوجود سوی اللہ - **۷** - قلم اینجا رسید و مر شکست : : : : :
 حاملہ و مصلیاً و مسلماً - اما بعد از احترام العباد عبد الرحیم بعد از سلام خیر انجام محبت واضح
 آنکہ اے برادر کار عاشق سوز دوام و ساز تمام ست و شیوہ معشوق کرشمہ و ناز است و طریقہ
 عاشق ہمیشہ عجز و نیاز : زو و دین ہمہ پیران رہ را : محاسنہا بخون دل خضاب است :
 ہمہ مردان درین رہ زین مصیبت : جگر با تشنہ و دل با کباب ست : فرض عشاق ست
 توجہ دوام و ہر چہ آن حضرت وے را باز دار و بروے حرام : کل نوم علی الحب حرام
 قال علیہ الصلوٰۃ والسلام من شغلتک عن الحق فہو دیناک و صنمک ازان لا ابلے
 یعنی عارف شبلی پر سیدند کہ ما صفتہ العارف قال ہم بکیمہ عجمی - قول حبیب الشی
 لعی و یصم مؤید این ست ای برادر چون لا اله الا اللہ را مہندی و کل فحش ہا لک الا
 وجہہ را دانستی ستر ما س ایت شیئاً الا و را یت اللہ فیہ را معلوم کردے پس بہر چہ روی
 آری بحق روے آورده باشی ہر چہ بینی حق را بینی ہر چہ شنوے حق را شنوی **۸** این ست
 کمال مرد در راہ خدا : ہر چہ نظر کند خدا را بیند : اے برادر زہد تقوی مرتبہ علیاست اما

عشق مرتبه دیگر است در قول حق سبحانه جل شانہ یا ایها الذین امنوا باللہ ورسولہ رفری است
 و در قول صحابہ نومن ساعۃ ترے است کہ اہل ظاہر چہ دانند ہر کہ او چون یوسف گم گزینیت
 اگر چہ ایمان آورد آورد نیست نہ آنکہ ہر کہ لا الہ الا اللہ بدل گفت بشرف ایمان حقیقی مشرف شد بہیہات
 ہون بعید نہیہاست۔ قول سبحانہ وما یؤمن اکثرہم باللہ الا ولہم مشرکون و قول علیہ
 السلام اہل لا الہ الا اللہ کثیرون والمؤمنون قلیلون دال بر لطیفہ است کہ اہل دل دانند نہ
 محسوسان آب و گل ہ چون نسبتی تو شد محقق بہ خیزد ہمہ نعرہ انا حق بہ اینجا است نہایت طریقت
 این است خلاصہ حقیقت بہ واصلان بآن رتبہ کمال دے نیاسودند ہر نفس را نفس والبتن شمارند
 و آن خود را آن مرگ انکارند مجاہدان چون از کلفت رستہ اند مشاہدہ یافتہ اند ہر چہ کنند بافت
 کنند نہ یکلفت قامر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حتی یومرمت قد ماہ صحابہ عرض
 کردند کہ در شان تولیہ خفض لک اللہ ما تقد من ذنبک وما تاخر وارد شدہ است چرا
 تعب می کشی فرمود افلا اکون عبد الشکور خواب و بیداری یکسان باید کرد تا مرتبہ حیات قلب
 میسر شود نہ پندارے کہ مہرت از دل عاشق رود ہرگز نہ چو میرد مبتلا میرد چو خیزد مبتلا خیزد
 میرد ہولا استفسار ماندن و کیفیت سلوک کردہ بود گفتیم در حق ماندن کن فی الناس کا حد
 من الناس و کیفیت سلوک رجال لا تملیہم تجارتہ ولا بیعہ عن ذکر اللہ اظہار نیادنی
 استعداد نمود و طلب اذن تجرید نمود گفتیم کہ ایک حرف میگویم و این اختصار شامت این کار
 مصلحت نیست ہم رند عالم سوز را با مصلحت بینی چہ کار بہ ہمہ اختیار دارد ہوس و دیگر و عاشقی
 دیگر است۔ الحذر الحذر باین امار و المدر

سبحان خالق کہ صفاتش ز کبر یا نہ بر خاک عجزے فکند عقل انبسیا بہ گرسد ہزار سال ہمہ کائنات خلق
 نکرے کنند در صفت غرت خدایت آخر سخن معترف آیند کای آتہ بہ دانستہ شد کہ بیچ ندانستہ ایم ما بہ
 والصلوۃ علی المظہر الا تم ولا اکمل منہ الا الحسن والاحسن علی محمد الوجل
 و علی آلہ واصحابہ الا کمل۔ اما بعد۔ از درویش دلریش عبد الرحیم ابن کمالات الکتاب
 ولایت تاب علم فروغ و اصول ماہر طریقہ ایصال و وصول اعنی برادر م میان شیخ محمد عبداز
 سلام خیر انجام مطالعہ نمایند برادر مرا بہم توجہ قلب اہل قلب توحید است قال علی صبی
 اللہ عنہ الا خلاص فی التوحید ہو سلب الصفات واسقاط النسب والاخصافات
 نکتہ در اثبات اسم ذات بعد از نفی ہمین است عمرے صرف باید کرد و سحر بلوغ باید نمود کہ نفی

ہر معلومے و مہوہے باید کرد اثبات مجهول باید نمود کہ کار مقربان ہمین است حسنت
الابرار سیات المقرین سراقا فی النفس کار مبتدیان است و متوسطان عالی ہمتی را ازین
ہر دو گذشتن واجب است سیر و سفر بارے و مکرست و بار در آغوش دیگر و امان آہوے
دین آہوے انا اصحاب طریقت را لازم است کہ در ہر نفس اثبات کنند و در ہر اثبات نفی کنند
خواہ نفی اثبات خواہ اثبات خواہ براقبہ علیک فعلیک والسلام انچہ نوشتہ شدہ است
اور مطالعہ نمایند خوانند کہ وقتے است تتمہ وصیت آنکہ یاد دوست یا بادوست و ہر چہ
جزاوت نہ نکوست نہ نکوست ہر کہ در دوام آگاہی کوشش و روے بعد صرف آرد نیکو
ست والسلام والا کرام۔

از درویش دلریش عبدالرحیم برادرم شیخ محمد و دلدار بیگ را بعد از سلام معلوم آنکہ قل
اللہ و ذرا سوے اللہ در دوام آگاہی سعی بلیغ نمایند و تکیہ بر زندگانے بناید کرد و حکیم خیر
الناس من ینفع الناس۔ خلق را بخدا باید رسانید آگاہ باش آگاہ باش آگاہ باش۔
حاصل او مصلیہا و صلیہا آنا بعد آن سالکہ طریقت و آن طالبہ حقیقت و آن والی در گاہ
اعنی اتم عبید اللہ جعلہا اللہ تعالیٰ من الذاکرات الواصلاۃ و من القائات والقائات
و مرتقا اللہ الفناء و البقاء بعد از سلام خیر انجام مطالعہ نمایند کہ باشغال ظاہر چندان
متغزل نکرند کہ از علو احوال باطنہ بازمانند قال علیہ السلام من ابتلی بالسفس الظاہر
فقل و من السفس الباطن دل بیدار بدست آراگر تعلقات کونین بر تو افتد ذرہ حجاب بر
دل تو نیست صاحب الطریقتہ و تحقیقہ حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ آیتہ کریمہ را کہ حال
لا ینبغی ہم تجارت و لا بیع عن ذکر اللہ اکثر بر این محلی می فرمودند اگر چہ از عدم تجارت
و بیع مراد تجارت بیازین ہر دو یا شدای لا یشغلون باہر من امور الدنیا و المعاش لکن شوق
اشتغال ہمدل کس اللہ حسن قال و ہجت حال در دوام ذکر ذی الجلال است و وبال و بحال
در غفلت از حضرت قہار ذی الجلال است دل بدست آرا نہ پیشہ باو کمال ہر چہ خواہی بکن از
کام از درون شو آشتنا از برون بیگانہ باش و اینچنین زیاروش کم می شود اندر جہا
قال علیہ الصلوٰۃ والسلام الصوفی ہو الکاکن البائن النوث و ذکر است در راہ
خدا بیچ و خلع نہ دارد نساے کہ عشق خدا دارند رجال اند و رجالے کہ عشق خدا ندارند بدتر از
نساہ طالب المولے مذکر ہر کہ باشد و طالب العقبہ مخفی ہر کہ باشد و طالب الدنیا شو

ہر کہ باشد ذکر چندان کوشد کہ کلفت از میان بر خیزد و اشتغال ظاہری مانع اشتغال باطنی نشود
و علی الدوام یعنی در خواب و بیداری ذکر جاری گردد بعد از ان ہم ذکر رود ہم مذکور قلم اینچہ رسید
و سر شیکست۔ دوم آنکہ طالب را اول توجہ بر قلب صنوبری باید فرمود چون توجہ مذکور استقرار
یابد بعد از ان توجہ بجمع دلالت باید کرد اول بر تحوین قلب و چون علامات و انوار تحوین مذکور
حاصل آمد توجہ بتحوین تانے باید فرمود علی ہذا القیاس حال تحوینات دیگر جواب استفسار سیوم آنست
کہ شیخ توجہ بر قلب مرید کند بعد از ان کہ توجہ اندکے استقرار یابد توجہ باندر و ن قلب کند بعد از ان
توجہ بجمع قوس و اعضاے وے نماید سر یا تا و القار ہر شے کہ خواہد بکنند خواہ نسبت ذکر خواہ نسبت
جذبہ خواہ نسبت شہود خواہ نسبت فنا یا القار صحت و برائے سلب نسبت ذکر و سلب نسبت
جذبہ و سلب نسبت شہود۔ والسلام۔ لیکن احوال سبب بعضے موانع آمدن میسر نمیشود
انشار اللہ تعالیٰ الغریز قصد مصمم است کہ البتہ فقیر آنجا خواهد رسید و این ضعیف را چند روز آزار
اطلاق و حرارت بود مکتوب مرغوب نوید صحت آورد لیکن چون نقاہت بود جواب استفسار ہا مفصل
توشتن میسر نیاید انشار اللہ تعالیٰ من بعد مفصل نوشتہ خواہ شد۔ جواب استفسار اول آنکہ
اشر اہل طریق نسبت رابطہ را بر ذکر مقدم دارند نیز دین ضعیف معمول آنست کہ نسبت رابطہ
باز کوجع باید کرد تا حقیقت ذکر بوجہ احسن و اولیٰ حاصل گردد و انوار نسبت رابطہ در ذکر و انوار ذکر در
نسبت رابطہ بوجہ اکمل لہو وریا بد کہ طالب از ہستی خود بخائے شود و بہستی بر رخ متجلی گردد و
بزرگ کند و جمع نماید بین رابطہ و الذکر نسبت ذکر رابطہ نخواہد بود بکہ از بر رخ صادر خواہد شد
کما یجمع العبادۃ و الشہود فی مرتبہ جمع النجم

بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ والسلام علی سر سوار محمد
و آلہ اجمعین۔ اما بعد تائیدات سبحانی و توصیفات ربانی متوالیہ و متکثرہ بجناب آن عالم
کامل و عالم عامل مقتداے طالبان اہل شہود و یقین زین العابدین قدوۃ العارفین باد بعد از
سلام محبت التیام باشتیاق تمام واضح آنکہ مکتوب مرغوب رسید از مطالعہ آن فرحت کثیر
حاصل گردید از مطالعہ استقامت اوضاع و حصول احوالات عجیبہ کہ نوے مندرج بود حمد و
و شکر حق تعالیٰ بجا آورده شد۔ الحمد للہ علی ما و اشتیاق فقیر را باشتیاق خود قیاس کند۔

برادر دینی محب یقینی یعنی صلاح آثار میان شیخ عبد اللہ صیو ہمیشہ بیاد حق محفوظ و در حفظ وی
محفوظ بود و ذکر و شاکر باشند بعد از سلام آنکہ مدت ست بدعائے و سلام و بیامے و حفظ

وزبان مشا در نساخته اند از بیخه خاطر فقیر نگرانت که حسن عروسی را بکدام موسم قرار داده اند
 چو اند و چگونه اند و احوال چیست و حقایق و معارف ظاہری و باطنی خود بشود و محافل نموده بفرستند
 که در کدام سیر و سلوک هستند فکر در کارے کن که بحر حق را بنده نشوی و کارے کن که فردا شمرند
 نشوی حیات دنیا سهل است غافل بودن از حق مطلق چهل امر و زک در دست دو کان است گوی
 در میدان است نیز بیا که وقت مجرای رحمان است والا فردا نه گوئے در میدان یا نه و نه در دست چوگان
 دنیا فانیت با حق مشغول بودن سعادت و دو جهانی ذره یاد و آگاهی به از هزار بادشاهی طلب
 موسی از همه اولی اندیشه اہل معرفت در طلب دوست باعث خلاصی او است کہ خلاف نفس
 فرض عین و ضیافت حق سعادت داین اہل یاد همیشه شاد اگر چه در معاش ضرور رضامندی است
 و سلطان است اما در معاد ضرور تر رضامندی رحمان است رضامندی حق در کارست تدبیر دنیا
 و اصل دنیا چہ اعتبارست دنیا روزے چند است عاقبت کار یا خداوند است و خدمتہائے دینی خود
 را طالب باش و ہر نفس غالب اگر در خانہ کس است یک حرف بس است۔ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖
 حق سبحانہ تعالیٰ جل شانہ آن محبت حقیقی دوست حقیقی شیخ آب کمالات و الکتاب برادر میان
 شیخ عبد الوہاب جیور ہمیشہ در حفظ و حمایت خویش داشتہ کمالات و غائبات مقام خود بمقتضی فضل
 و کرم خویش عنایت فرماید۔ اخوت پناہاد و موجود گفتن کفر شریعت است و دود موجود دیدن کفر
 طریقت ۵ تو باش اصلاً کمال این است و بس۔ بہد یا بد نمود و سہ بلخ باید کرد و چندان چہ قاف
 ذکر بر سنگ دل نے کہ آتش محبت شعلہ گرفتہ کونین را و گویندہ را بسوزد چون تو مانے خدا ننماند
 و بس در یک خانہ دو مہمان نگنجد اوقات خود را موقوف نموده احیار اوقات شریفہ را لازم و واجب
 گیرند و معمور دارند امام شافعی رحمۃ اللہ فرمود۔ علم علما بہ علم نہ رسد و تمام علم من بآن یک قول صوفیہ
 نہیں رسد کہ آن وقت سیف قاطع ہندی آگ لگتی جو نیتری جو نہ کے سوا وہ بعضے اشتغال
 بعضے کفر و انہ چہ جائے دنیا۔ قال علیہ السلام۔ الدنیا حرام علی العقیب و العقیب حرام علی اہل
 اللہ دنیا و کما ہما حرامان علی اللہ آخر کار ازین جہان گذشتنی و این را گذشتنی است قدح
 الیوم اختیار مائد الخدا اضطرار قل اللہ ثم ذرہم۔ و لسلامہ برادرم خواجہ احمد علیہ السلام
 بذکر الحق و الاشتغال عن غیر الحق برسد۔ السلام علیکم و علی جمیع الاحیاء اما بعد مجارے
 مور موجب حمد و شکرست حق سبحانہ جل شانہ گرفتاری خود عنایت فرماید و خلاصی از غیور خود
 مرحمت نماید کہ بر است قال علیہ السلام۔ یا لیت رب محمد لم یخلق محمد

۱- تو کاش بنویسد عراغه در گزشت همه ضایعاتی که لولا احوال برق نور القدر
 من جمیع الجود و حی الکرم من یختر جنان من ظلمات العدمه اولی صفا من
 هفوات القدره پاک خداوند که ذات و صفات تو تعالی و تقدس مدبرک و مفهوم چکیر
 نتواند بود خلیف که بدالات لفظ و عبارت بدان اشارت توان نموده عشق است بیرون ز
 پرده نور و ظلام به خارج ز احاطه حقول و افهام به خواهم که بخوانم اش لبذنام انا به بر تر از است
 که گنجد ز نام به و صلوات نامیات و سحیات ذاکیات بر حبیب او که آئینه جمال و کمال اوست
 تعالی شأنه و مفتاح خزائن جود اوست عم احسانه انا بعد از احقر فقیر عبد الرحیم بعد از ابله غلام
 محبت و شوق الیتام بجناب کمالات الکتاب فضائل و فوایل تاب مقتدای سالکین خلاصه اولاد
 و اصلین سلاله احفاد عارفین اعنی شیخ زین العابدین واضح آنکه مکتوب مرغوب در حسن ساعات
 و ائین اوقات رسید چشم را نوری و دل را سرور و حال گردید مندرج بود که بسبب جذبه الهی
 و توجه صرف آگاهی دوام روی نماید در کیفیت و یکت ساعت بساعت افزایش و تمام هستی
 موهوم در عطار و دوستی موهوب عطا شود و در شهود و اجبی آثار وجود اسکانی بالکلیه
 مضمحل گردد و آثار و انوار وجود حقانی در ظهور آید و از مقام قرب نوافل گذشته در مقام قرب
 فرائض در آید افراد انسان چه بلکه اشخاص حیوانی متاثر این نسبت شوند چنانچه محمد قلی
 تام مخلص فقیر هر وقت که از نسبت جذبه آگاهی متاثر می گشت اسب از رفتار می ماند چون
 مغلوب این نسبت میشد اسب بر زمین می افتاد و چون زیاده مغلوب می شد نفر هم مغلوب میشد
 و می افتاد و بعضی احوال بعضی حیوانات از نسبت این احقر متاثر شدند و دانه و کاه را ناله و
 گذاشتند و طاقت شکر نیاورند و مردند و قصبه بزرگان این طریقت و متاثر شدن حیوانات بعد
 تو اثر رسیدن و مشاهدات کثیره واقع شده لیکن از بعضی اکابران وقت آثار صرف ظاهر شود
 که ما مور شوند و از بعضی آنوقت که مغلوب نسبت شوند و از بعضی اکلین هر وقت که ایشان بخوانند
 و عجب تر آنکه در ایام جوانی بعضی یاران وقت توجه چنان متاثر شدند که جبهه ایشان در سوارفت
 و باز بر زمین آمد توقع که چند مرت در دوام این نسبت جد و اجتهاد نمایند که بعد دوام رسد که اثر در
 جمیع یاران ظاهر خواهد شد و نیز مرقوم شده بود که بر دوشنبه نیز متوجه این جانب باشند و خدا
 مستفقا از بعد نوشتن این مکتوب بعد عصر روز پنجشنبه زیاده توجه نموده خواهد شد و اثر زیادی
 نیز ظاهر خواهد شد ان شاء الله تعالی و نیز مامول آنکه خود را از درس و تدیس مطالعه کتب

نایبات سجانی و توصیفات ربانی شامل حال حسن مال آن ذات منبع احسان متوالیه و
 متکاثره باد بالبنی و آله الامجاد بعد از ابلاغ سلام و شوق التیام واضح ضمیر عشق پذیر آنکه
 رفیق بنیق رسیده شوق پرزیا کردیدار قلم کلک مشک فام شده بود که از استماع کلامها یمن
 نرجمان روز و شب طبع شادان و مست سرشارست لذت غریبه را دریافته شد سیدالسنذقیض
 حق ناگاه رسد فاما بر دل آگاه رسد علامت دل آگاه چیست - ادخال النور والسرور
 بدان که بحسب الشکون والقافی عن امر الغرور آری لذت یا دحق ذوق همه لذت با
 است ذاق من ذاق فهم من فهم ومن لم یذق لم یدر - لذت دنیا و لذت آخرت
 در جنب لذت دریافت حق بمنزله و سوسه در مشاهد حق آنکه شراب محول چشمیده اند و از
 خود و از غیر خود رسیده اند علی الدوام در هر دو جهان مست و سرشارند علامت مستان اهل
 عشق حق را چنان گفته اند خیال می سمکادی که لا ینهم ولا نصاری - لحاظ الشیراز
 مست چنان کنی که ندانم زنجودی به در عرصه خیال که آمد کدام رفت به و غمره حصول مستی محبوب
 انقطاع هستی است - منج اسرار شیخ فرید عطار گوید در دمی خواهم و لیکن در تو به لیکن
 در خوردن در خورد تو به کفر کافر و دین دیندار را به ذره و ذره عطار را به روز قیامت حق
 سبحانه تعالی رفته نوشته بر اهل بهشت بفرستد عبادی شغلتهم بالحوادث القصور نسیم
 لقائی از غایت غلبه در عشق تا نهضت دسال در بخودی باشند و عاشقان عالی همت و متعا
 نهمت و دام نسبت دارند اگر یک نفس از ان غافل شوند خود را کافر دانند ان الله عبادا
 الوغظوا طرفه عین لا مرتد و اعلم همت و متو همت جناب حسن ماب منقضي همان است
 که یک سخطه و لمح از حق و اهل حق غافل نباشند الحمد لله علی ذلک و علائق ظاهری اگر
 مانع قرب اسرار نیست داخل علائق و در شمار نیست قال علیه السلام ما الدینا ما الیشغلك
 عن الحق به چیست دنیا از خدا غافلیدن به نه قماش و نقره و فرزند و زن به هر چند
 چشم باطن عاشق از مشاهده جمال محشوق سرورست چشم ظاهری برائے دریافت جمال
 یار و خلق مدامست و جمال یار بر او منتره از ان است که چشم ظاهرا و دریا بداند متحقق برانند
 که از پیچ بنی مرسل و ولی کامل خلق زرقه نه مخصوص بدار و پناست بلکه در دار حقیقه نیست
 لحاظ الشیرازی به بلبله برگ گل خوش رنگ در منقار داشت به و اندران گف
 نوا خوش ناله کس از او داشت به گفتم اش در عین وصل این ناله فریاد چیست به

گفت ما را جلوه معشوق در این کار داشت : عاشق دل سوخته از خود و از غیر نظر بردوخته
 بمقام می رسد که عشق آنجا حجابیست - قال الغوث الاعظم العشق حجاب بین
 العاشق والمعشوق چون عاشق و معشوق نماند جز معشوق بچ نماند هم مانند الله باقی جمله فرست
 هم قلم اینجار سید و سرشکست : الله الله ليس في الوجود الا الله : : : :
 که استعدا ملاقات و فتولے یومیه کرده بود اجماع جمیع اهل الله است پر آنکه بلسن الفقیر
 علی باب الالیه و حق سبحانه تعالی می فرماید که ما متاع الدنیا الا قلیل و از ان اقل قلیل
 شما رسید پس بالغرض از ان چیز بن خواهد داد جز لا یتجزا اش خواهد بود پس برای
 جز و لا یتجزا چه مناسب که نام خود را از دیوان حق تعالی بر ششم که در کتب مشایخ مکتوب است
 اگر نام کسی در دیوان باد شاهی باشد از دیوان الاهی بر می آرنده است - که خطی نوشته و است
 نمود که زیارت خواجه معین الدین تشریف آرنده که بدان تعریف ملاقات میسر آید - فرمودند
 ان الله لا ينظر الى صوركم و اعمالكم انما ينظر الى قلوبكم و نياتكم با مثال این امور فرست
 نمی شوم - که از کیمیا و کیفیت سلوک راه خدا استفسار نموده بود ارقام فرمودند اذا تزوجت
 الاحصاء و تجد مثالا و اح حصل المقصود

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي هدانا لهذا الا اننا لكانوا صراطا مستقيما و وفقنا للعرف ج الى
 معارج المنهم القويم و الصلوة على رسوله صاحب الخلق و العظیم و الاله و الجنا
 الهداة الى النعيم المقيم - اما بعد فيقول العبد الضعيف الخفيف الراجي الى الرب
 المعين عبد الرحيم بن وجه الحق و الدين غفر الله له و لوالديه و احسن اليهما
 و اليه لما تقنت الشيخ عبيد الله بن مخزن الحقائق و المعارف شيخ محمد قدس سره
 اشغال الطريقة و القادريه و النجشبية و النقشبندية و المدرسية زاد الله لاهلها
 شرفا و عززا و مراتب فيهم اثار الفناء و البقاء و النوارها و اسرارها و الحجبته لاس شاد
 الطالبين و النساكين الى الله و البستر خرقه المشايخ قدس الله اسرارهم كما -
 اجازني و البسني مشايخ الطرق المذكورة فمن صحبه فكانه صحبني و يده ليدى
 فمن بالعه فكانه بالعي و ايضا اجزته لدر من التفسير و الحديث اللهم اني
 اياك الاستقامة على سبجادة المشايخ و اجعل لآخر خير امن و الاولي بعزتك
 و محبة نبيك و آله و اصحابه اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين قال الله تعالى

ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم اللهم وفقه لما تحب وتجرني
 لبسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي هدانا لهذا الصراط المستقيم والصلوة على رسوله
 محمد هادي المنهج القويم وصاحب الخلق العظيم وعلى آله واصحابه هداية طريق
 الوصول الى الله الرؤف الرحيم - اما بعد فيقول الفقير الحقير عبد الرحيم بن
 وجيه الحق والدين الدلوي غفر الله له ولوالديه واحسن اليهما واليه ان الولد
 الصالح التقى حبيب الدين منبع الحقائق والمعارف شيخهم محمد الپهلتي قد سره
 لازم صحبتي وتعلم مني علم التفسير والحديث والتصوف وتلقاه اشغال الطريقة
 العلية القادسية والچشتية والنقشبندية كثر الله تعالى طالبها واصل الله ساكنها
 قرأت فيه اسرارها وانوارها واثارها فاستقرت الله سبحانه له جازة الاشراف
 طالبی وصول الله وسالكين الى الله فامرني والهمني سبحانه وتعالى ان اجزيت
 لا يصل والاشهاد فاجزيت لا رشاد الطالبين واكمال السالكين اجازة ظاهرة على
 محضر المشايخ العظام العلماء الكرام والفقراء ذوي الاحترام كما اجازني مشايخ
 الطرق المذكورة قد سر الله اسرارهم ويذكر كيدي فمن بايعه فكانت بايعني ومن
 بايعني فكانت بايع النبي صلى الله عليه وسلم عليه وعلى آله واصحابه افضل الصلوات
 واكمل التحيات واسأل الله لاجله الاستقامة والسداد على الطريقة المستقيمة
 والبشارت والدوام على طريقة العزيمة وايضا اجزيت له لتعليم علم التفسير والحديث
 والتصوف وبالله التوفيق الرفيق والحمد لله رب العالمين آمين
 الحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين - بخد متجمع كمالا
 ظاهري وباطني ومنبع حسان صوري ومعنوي ازا حق فقير محمد عبد الرحيم بعد از سلام محبت الستيا
 واضح آنكه اشتياق ملاقات زياده ازان است كه بتجربيد آيد ثانيا آنكه بعضه طلاب خدا وخوان
 الصدق والصفاء بخدست عالي برائے اخذ طريق رجوع مي كنند واز انجا كه بهمت عالي نهجت متعا
 ست بنظر كردن بر بے استعدادي طالبان اين زمانه براظهار طريقة عليه واجرائے خير كثير متوجه
 نمي شوند - الحق اگر نظر بر کوتاهی نظر طالبان کرده شود حرفه از اسرار حق نتوان گفت اما احسن
 آن است كه باصل طلب قواعد طريقة عليه بايد گفت و هر كس موافق استعداد خود بهره ور شود
 اقبال النبي صلى الله عليه وسلم نصر الله امرء اسمع مناشيا فبلغه كما سمعه قرب منبع اوتي

له من سامع و طریق بزرگان که تا اینجا رسیده همین است باید که بر این حدیث عمل کنند و هر طایفه که آید اظهار طریق بوسه ادا کنند فکلی یصیب نصیبه و اگر عدم اظهار طریق نظر بعدم اجازت که شرط اظهار طریق است باشد ازین فقیر اجازت دانند و این فقیر را در عالم ارواح اجازت از روح پرفروش آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و از صاحب طریق حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند نیز حاصل است و در ظاهر اجازت از عارف ربانی و ماہر اسرار سبحانی حضرت سید عبد الله قدس سره است و ایشان را از شیخ آدم بنوری و ایشان را از مجد الف ثانی قدس سره نیز ازین حقیر اجازت از قدوة العارفين زبدة العارفين زبدة المحصلين خواجه ابو القاسم که مشهور بخلیفه حیو بودند قدس سره و ایشان را از علم علما و عرف عرفا ملاولی محمد قدس سره و ایشان را از صاحب طریق و سلوک میر ابو العالی اکبر آبادی قدس سره و ایشان را از خواجه عبد الله و ایشان را از خال خود خواجه محمد یحیی و ایشان را از مولانا مے خواجه عبد الحق و ایشان را از خال خود پیشوا مے ایرا خواجه عبد الله احرار قدس سره ارفا هم و اساس طریق قادریه چشتیه که بحضرت مجد الف ثانی قدس سره می رسد نوشته فرستاده خواهد شد

حامدا و صلیا و سلم۔ انا بعد یراد من فیض الله دائم منظر فیض الله باشند اے برادر فیض الله ناگاه رسد اما بر دل آگاه رسد دانی که دل آگاه کیست و لے که متادب آداب باشد ادب بر سه قسم است ادب خدا و ادب رسول خدا و ادب خلق خدا من حاشا لادب بلع مبلغ الرجال۔ امام مالک رضی الله عنه و کوچه های مدینه گاه سوار نه شد زیرا چه جائے که محبوب رب العالمین سید المرسلین علیه افضل التیمات و اکمل التسلیمات پیاده رفته شد آنجا سواری سوئی ادب است و آن امام بهام هر جا که عمارت قدیم میدید بادب تمام بوسه میداد بر امید آنکه شاید که آن گل بوستا بنوت و آن شمره باغ رسالت بوسه دست رسانده باشد چون فیض رسد چشم و اشود و تماشا فریض مقدس نبی و بعدا نا استقرار با سر از فیض اقدس سی چند ان افاضه و فیض نبی که از افاضه و فیض از نصیرت مستغرق و بجز فیاض هیچ نبی چون سعادت ازلی در رسد و کمال ایمان و ایقان نصیب تو گردد از همه فیوض غانی شوی و به فیاض باقی گردی مصرع الفقر اذا تم هو الله این است : این است کمال مرد راه خدا در هر چه نظر کند خدا را ببیند مصرع مستم اینجار سپید و سرشکست : ماہر اسرار کما ہی اعنی میان شیخ محمد حیو سلمه الله تعالی سلام بشتیاق تمام مطالعه رسیده واضح آنکه در حدیث نبوی علی مصدر بالصلوٰۃ والسلام

وارد است که من استوی یو ماه فیه و بخون - پس باید که هیچ نفس از جد واجتهاد و تغافل نباید کرد و در آید کیت و کیفیت نسبت سعی بلیغ باید نمود اگر عمر نوح درین صرف شود بنور ذره از حق او گذارده نشود و غریب لا یقضه دینه و غریب لا یودی حقه همین است از شواغل متفرقه و او را مختلفه دست باید داشت و بجمع قوی و اتم متوجه باید بود نه ششم نه شب برستم که حدیث خواب گویم چه جو غلام آفتابم همه را قتاب گویم پادشاه برادر السکون علی قلب الاولیاء حرام اصلی متفق علیه است موازنه ماضی و حال از واجبات طریق است اصول پنجگانه که این حقیر را عنایت فرمودند در ادای آن صرف همت باید نمود و وام الذکر و التقوی علی کل حال و ایصال النفع للحق من غیر تفرقه - و عدم تفضیل نفس علی احد من خلق الله و التواضع لامر الله و الخلق الله و السلام - برادر میان شیخ ابو معظم همیشه در یاد حق متغیر باشند یاد بر یاد کن بیکدیگر چه ماند - و السلام - قل الله ثم درهم -

از درویش عبد الرحیم بعد از سلام واضح آنکه ذلت انبیاء و اولیاء چیست تنزل از اعلی بابر حنات الابرار استیات المقرین مقرب جناب الهی بهر اشغل آگاهی نیست آگاه کیت که از آگاهی ذهل است العلم حجاب الاکبر امام شافعی فرمود علم علماء بعلم من ینیر سد و علم من بعلم صوفیه ینیر سد و تمام علم صوفیه در این لطیفه است الوقت سیف قاطع کاره که در و نفع نباشد میسند سوار که در و نفع نیابد مگرین نباید که درس بنوعی بآن که آگاهی باشد و درجه اعتدال بود و یارانی که موافق طریقت و با شریعت باشند بایشان التفات میکرده باشند از مراقبه و محاسبه و مشارطه و معاقبه و مجاهده یک نسخه خالی نباشند که بنابر کار این طریقه بر نفس است بنابر کار طریق دیگر بر زبان حق حق درین ایام بعضی معارف از ذات حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بے واسطه اخذ نمود انشاء الله تعالی نوشته خواهد شد و این حقیر سابق انشاء الله علی کرمه و منه برادر میان محمد معظم و شیخ عبد الوهاب و غیره که رابطه معنوی و یا صوری داشته باشند سلام رسانند

حامل او و مصلی او و مسلماً اما بعد آن حقایق آگاه و معارف ابتاه شیخت ماب کمالات اکتسابی یعنی میان شیخ محمد حبیب همیشه در بحر حدیث مطلق متفرق بود خوشوقت باشد مکتوب مرغوب رسید فرحت حاصل گردید و برای غوث محمد کتابی نوشته بودم که مشتمل بر عجایب و غرائب حقائق و دقائق بود و در آن کتاب نیز نوشته شده بود که همان اختیار و دست که سخنان

می نوشتم اما خالے از سر نیست که می نویسانیده میدانم که برای کدام شخص می نویسانیده
و در نور حوصله آن برادر نبود آن آخر آخر مکتوب که بزور خود را از شک کشیده موافق استعداد
محمد غوث نوشته شده بود انشاء الله تعالی کتاب دیگر نوشته خواهد شد برادرم میان محمد غوث
بعد از سلام معلوم آنکه خبر اکمل الله خیر الاجراء و ترقی که الله عشقه و شوقه برادر شیخ معظم
حیو را سلام رسانند بخدمت حقائق و معارف آگاه سجاده نشین مقربان حضرت اله میان
شیخ محمد عاقل حیو سلام و اشتیاق رسانند بخدمت میان عبد الحفیظ و میان شیخ عبد الحکیم و میان
جان محمد حیو و میان عبد الباقی و میان انور و حافظ فقیر الله حیو سلام اسلام برسد

الحمد لله والصلوة علی رسولہ محمد وآلہ اجمعین اباعدا از فقیر عبد الرحیم بخدمت حقائق
و معارف آگاه ماہر اسرار حضرت آله مقرب درگاه مقتدائے طالبان حضرت احد اعنی میان
شیخ محمد حیو همیشه در ترقی معارج فی اللہ باشند مدت مدید شد که پیام و سلام و خبری از آن
برادر نرسیده خاطر نگران است باید که بدست آئنده این طرف خبر سلامتی خود البته بفرسند که
جمیعت اکثر مردم اینجاست بخدمت مشیخت آب کمالات الکتاب میان شیخ محمد عاقل حیو
سلام بنده رسانند و جمیع برادران و محبان سلام برسد زیاده وقت نبود.

حامل او و مصلیاً و مسلماً اباعدا از درویش محمد عبد الرحیم برادرم شخصیات میان شیخ محمد
عارف و والده میان شیخ محمد و برادر میان محمد معظم رسید بجز رضا و صبر هیچ چاره نبود انا
لله وانا الیه راجعون - حتی جل شانہ نصیب ایشان مغفرت کند و شمار حاجت و عشق باد و از
شنیدن غلبه از میان شیخ محمد و میان محمد عاقل حیو بسیار فکر و نمود حق سبحانه در
حفظ و حمایت داشته صحت عنایت فرماید و کتاب در عین انتظار می رسید باید که زود بدست
آئنده این طرف خبر آنجا البته البته می نوشته باشند که تعلق خاطر بآن جانب میباشد - انشاء
الله العزیز این بلیه بالکلیه مرتفع خواهد شد بکرمه و منہ همه برادران را و دوستان را سلام
رسد برادرم دلدار یک را سلام و افر رسد و در یاد حق باشند که عمر عزیزست شما خود بهتر میدانید
احتیاج نوشتن نیست -

حامل او و مصلیاً و مسلماً اباعدا از سلام خیر انجام معلوم آن هر یک برادر اعنی میان شیخ محمد
و میان شیخ محمد معظم آنکه لا خبر از میان شیخ محمد رسیده بود بالکلیه متوجه بجانب او شدیم
بعد از آن چون خبر از شمار رسید بسیار فکر و وزن روداد چنانچه اکثر یاران را محسوس

می شد بایاران گفتم که فقیر متوجه کلیه بجانب شیخ محمد ام هر چه شود که شود اما تمنای طبع ما
آنست که شیخ محمد زنده ماند و صحت یابد هر چند بعضی بایاران گفتند که در باب دیگران نیز
متوجه شود گفتم طبع بالطبع متوجه بجانب اوست بجانب دیگر متوجه نمیشود مدت بادرین
توجه ماندیم بلکه اشغال دیگر را ترک دادیم چون درین کتابت خبر صحت شمار رسید فرحت
حاصل شد الشکر لله والمنة که انشاء الله العزیز در باب جمیع برادران قصبه بود و دعا کرده خواهد شد
والمرجو الله القبول بارها بایاران همین می گفتم که هر که رود و هر چه شود شود شیخ محمد را حق سبحان
با صحت و عافیت دارد الحمد لله والشکر که حضرت حق قبول فرمود چون دل ازین توجه فراغت
یافت انشاء الله تعالی توجه عام و شامل بهم نموده شود

مشیخت آباء کمالات اکتساب میان شیخ عنایت الله جیو همیشه در عنایت حق جل شانہ بوده
محفوظ و مسرور باشند از دلش دلریش عبدالرحیم بعد از ابلاغ سلام و احوال آنکه کتابت شریف
رسید و تاکید استدعا فرمود بود مشیخت پناها از کسالت طبع و از اطالت طریق مع حرارت
الایام و عدم الرفیق الشفیق محذور ادراک سرور ملاقات شریف ماندم و حقیقت طریقت طبیعت
احقر فقرا و اصل خدا در هر کس با همه کس و از همه کس جدا مولانا می محمد اعنی شیخ محمد استغفار
کنند امید است که بعد از اصفاء و استماع معاف خواهند نمود و اصل حق شیخ محمد جیو را اشتیاق
فراوان رسید مدت مدید و عهد بعید شد که آن برادر را دیده نشنیده است توجه خاطر بآن
طرف میباشد العشق والصدوق التسلیم

صالحه زانہ مخلصه یگانه بعد از سلام محبت الیہام واضح آنکه اوقات عزیز خود را بخلعت عطلت
صانع نگر داند و انفس نفیس خود را بجز ذکر حق تعالی بگذارد هر یک نفس که میرود از عمر
گوهر لست بکار خراج ملک و دوا عالم بود و بهای پیشت که خزانه دہی را بیکان بود و دیگر
روے بنجاک بنی دست بے نوا بے پس صحبت از خلق بگذارد و روے بخالق آرد و اوقات
خود را بتلاوت قرآن ذکر دوام و آگاهی بتوجه تمام معمور در الم تر الے ربک کیف مد الطل
نجان و خود را چون صورت آئینہ و سایہ دان و سایہ ہمیشہ بے مایاست و صورت را
منو نیست بے بود و حقیقت معیت حق با خلق نہ در گفت آید و نہ در شنود پس صم بکم
عمی فہم لا یعقلون لخصیہ عارفان ست ہستی حقیقہ دانستن کار نادانان و غافلان
ست و شغل کہ ملتقین کردہ ام لصب العین خود داری و دمی از راه غفلت نہ براری اگر

بالا نظر کنی همه الله است و اگر پایین نظر کنی همه الله است و اگر راست بینی همه الله است
و اگر چپ بینی همه الله است و اگر در خود نظر کنی همه الله است همه حرکات و ارادات
من جانب الله است پس همیشه در این نسبت کوشی و خود را از نظر خود بپوشی ع
ماندان الله باقی جمله رفت به الله پس فی الوجود غیر الله قل الله ثم ذریهم یعنی
الله بس و ماسوی الله هوس و انقطع النفس دوهر که هون یا نهین هوناه رے
هوناننهین هوناه به سببی اندهیارا مشکیا دیپک ویکهت یانه به وچاشت وچهج سبب
نسبت باطنی فوت نشود که در این ثمرات و کمالات بشمارست ه دل گفت مرا علم
لدنی هوس ست به تعلیم کن اگر ترا دست رس ست به گفتم که الف گفت دگر گفتم هیچ به
در خانه اگر کس ست یک حرف بس ست به السلام ثم الاشتیاق -

جامع کمالات و مجمع صفات و حسنات هر یک برادر من شیخ عبد الوهاب و میان شیخ محمد معظم رادر
عشق و محبت خویش داشته نهایت مراتب علیار که غایت کمالات انسانیت مشرف گرداناد
بالبنی و آله الابداد احوال موجب شکرست و جمیع درین این برادران مطلوب و برادر
حق تعالی فلاح را بر ذکر کثیر معلق فرمود کما قال الله تعالی فاذا کس والله ذکراً اکثیرا العلمکم
تفلحون ذکر کثیر آنست که خود را جمیع ماسوی الله فراموش کنم و نسبت فراموشی نیز
فراموش کنم فلا یبقی غیر الله حال ما گرد و یعنی بجای وجود و موهوم وجود موهوب مستقر
فاذا تم الفقر فهو الله ماند فلاح و نجات حقیقی آنست ه هر که را آن آفتاب آنجا بتافت به
آنچه آنجا وعده بود و اینجا بیافت به رزق الله ایانا و ایاکم

الحمد لله والصلوة علی رسول الله وعلی آله و اصحابه اجمعین اما بعد تائیدات ربانی
و توفیقات جدیات سبحانی بدرقه شوق آبی موصول و وصول مراتب معارف نامتناهی سبحانی
فضائل و فواضل آداب خفائق و معارف اکتساب حسام الحق و الملة و الدین متوالیه متوافقه
باد بعد از ابلاغ سلام محبت التیام واضح آنکه این نجیف از وضع شریف آن برادر بسیار
بسیار مخطوط است و محبت پیرتبه ایست که در رشته تحریر نگنجد و نه در میزان تقریر بسجد
محبت اینجانب را قیاس بر محبت خود کنند فخطوی لسان القیل و القال و تنظر حقیقة
ایمال از حق سبحانه عم احسانه در باب آن برادر دعا نموده شد که خداوند اکمال تو حید که ثمر
ولایت محمد و عبارت از صراط المستقیم و هیچ قومیم ست ظاہراً و باطناً به سابقه عمل محض

فصلک و منک نصیب آن برادر کن و کمال نسبت تجلی ذاتی که فوق آن هیچ متصور نیست بر دیده بصیر و بصیرت آن برادر یکشوف گردان علو همت ارزانی کن ان الله نجیب معالی الاحم علو همت ابراهیمیت لا اله الا الله بمجته آنکه لا فاعل ولا مصرف فی الوجود الا الله بی لسمع و بی ببصر و بی بیطش و بی بنطق - حال ایشان است و عدم تصرفات و جمیع تدبیرات در مجرای حاجات و مقتضیات صفات نشان شان است تا ترک علالت و عوائق نه کنی به یک سجده شاکسته لائق نه کنی به هرگز برادر خویش و اصل نه شوی به تارک خود و جمله خلایق نه کنی به تخلیق با خلق الله حال این قوم است و تجلی صفات مقام این بزرگوار است حقیقت این مرتبه ام علیه صفات حقیقت و صفات خلقیه است منقول است که چون فرمود مرد و خلیل رب الخلیل را خواست که در آتش افکند لباس از بدن مبارکش در کشید و در آتش افکند تراسه ملائکه مقرران و گریبان گریان نعره و ناله و فغان بر کشیدند از حیرت آنکه عجب کارے در این اسرار است که باد و ستان خود چنین کنند باد دیگران چه کنند جبرئیل از رب خلیل دستوری خواست که خداوند آتش را بر خلیل سر و گردانم حکم شد که اگر عاقبت خود خواهی خلال اسرار با باد و ستان خلیل مشو تا در ظل نشوی عرض کرد که اگر حکم شود معذرت خلیل کنم فرمودند که معذرت کن و بی رضائے او هرگز کارے نه کنی خلیل علیه السلام در هوا کے تار رسیده بود که این تار بر رسید و گفت ابراهیم - الیک الی حاجتہ - گفت اما الیک فلا - جبرئیل گفت قل ربک گفت حبیبی سؤالی علمه بجائے ملائکه چون علو همت خاکی را دیدند زبان عجز و نادانی خود با عرض کشادند و غرور اعراض و اعتصاف را از سر خود دور نهادند پس طالب حق را بایده که در همه امور خود چه کثیر و چه قلیل رب خلیل چون خلیل وکیل خود سازد و مجمع توقع و طمع از مخلوقات مخلوقات بالکلیه کند و مرویست که سلطان العارفين علیه الرحمة از خیر این جهان با وج آینهان انتقال نمود حضرت جل شانہ از راه تلطف و انبساط خطاب فرمود که بایزید بدگاه ما چه تحفه و هدیه آوری گفت خداوند اگدائے راه بدرگاه حضرت شهنشاه چه آرد بجز امید اعطاء حضرت بادشاه چه دار و حق تعالی فرمود گدا را بایده که بمقدار خود هدیه نیاز بدرگاه ما آرد و بعد ازان صله و عطیه از درگاه ما بردارد سلطان العارفين عرض نمود که خداوند ایدرگاه تو توحید آورده ام حق تعالی فرمود بایزید شب شیر یاد داری بایزید سر شرمندگی پیش

آنگذ و گفت خداوند ما و خداوند حق توحید کے و مقصد شرب شیر آنست کہ شیخی
 آن مقتدا کے عارفان شیر خودہ بودند و دروے در شکم پیدا شد اصحاب پرسیدند کہ
 حضرت سبب در وچیت فرمود کہ از خوردن شیر سبب غافل شد و نسبت
 بشیر کرد چون نسبت از راه غفلت بود باینرید معاتب گشت و اگر نہ بالنسبت حضوی
 بودن اشیا مظهر و مجلے حق تعالی اسناد کردن آثار باشیار از انبیا و اولیا بسیار
 واقع شود و معنی حقیقت حدیث بسم اللہ فی قلب اللو من حضور ہمین نسبت است
 و ظاہر قل کل من عند اللہ واللہ المرجع والمعاد واللہ خلقکم و ما تعملون بخوانیم و
 استباد جمیع ممکنات ذات و صفات و جمیع نسب و اضافات و ہمہ آثار و اطوار شوے
 حق سبحانہ و انیم اللہ ما رنا حقائق الاشیاء کما ہی وخلصنا عن المناہی و اقطع
 عنی ما یقطعنی عن شہودک و معرفۃ کمالات وجودک و علوہمت مقربین از
 آنکہ چون جذبہ از جذبات الہی سالک طریقت و طالب حقیقت را در یابد و در وجود خود
 و غیر خود بجز ذات تعالی و تقدس عما یصفون و تسبیح و تنزیلہ عما یشرکون بحکمہ العشق
 نافر فی القلوب یحرق ما سوی المحبوب و بحکمہ لمن الملک الیوم اللہ الواحد القہار
 و کل من علیہا فان و یقی وجہہ ربک ذوالجلال والا کراہر نمازد حقیقت قہر و جبر
 اینجا معلوم کرد و سر واللہ خلقکم اینجا مفہوم مے شود و نسبت فعل و اقتدار و اطوار وجود
 بیست در نظر شہود از و بود آنرا وجود نبود فعل چگونه بود و اقتدار کے تواند بود۔
 شیرین مثلے الشہو من روے ترش بہ ثمت العرش او لا ثم النفس بہ کفر شریعت و
 معبود پنداشتن است و کفر حقیقت و موجود دانستن چون بحقیقت المذترالی ہر بابک
 کیف مد الظل رسیدیم از ہستی خود و از لوازم آن رسیدیم۔ شنوی۔ مانہہ ظلم
 و اصل با خدا بہ سایہ خود از اصل کے باشد جدا بہ مانہہ شیرین و تے علم بہ جملہ اش از
 باد باشد و مبہم بہ چون آفتاب احدیت از مطلع غرت و کبر یا نیاید بچکیس سایہ را کہ ہمسایہ
 آفتاب بود در نیاید عجب کارے ہر جا کہ آفتاب نیاید سایہ نباشد سایہ را بے آفتاب وجودی
 بہ بانس دست نیست مادام بہ سایہ متحرک است ناکام بہ چون سایہ زدست یافت
 ماید بہ پس نیست خود اندر اصل ستا بہ چیزے کہ وجود را بخود نیست بہ ہمیشہ بنہادن از
 خرد نیست بہ ہستی کہ بحق قوام دارد بہ اونیت ولیک نام دارد بہ المحادث اذا

قودن بالقلی لم یبق له اثر والعاشق المسکین اذا تلهی فی الوارحین معشوقه
 ولم یبق له علم ولا خبر چون پروانه در شمع فانی شد ویرای هیچ پروانه ماندان فی العیون دیت
 سر لوانکشف لطیف الربوبیه اینجا واضح گرد و سر لا اله الا هو که توحید خاص خوا
 ست درین مقام لایح شود و حقیقت لا اله الا الله که توحید خواص است اینجا معلوم
 گردد و نعره انا الحق زمزمه سجانی درین حال سر برزند و حقیقت اسلام که فوق ایمان است
 معانی گردد و به خیال کز مبر اینجا و بشناس که هر کور خدا گم شد خدا نیست یا معشوق را اگر چه
 نهایت بی رنگیست اما عشق را بسیار ابو العجب نیز رنگیست که حقیقت کند برنگ
 مجازی فوق و تحت در این راه منقود بین و شمال درین مسالک معدوم
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ
 أَجْمَعِينَ اِنَّا بَعْدَ تَأْمِيْنَاتِ رَبَّانِي وَتَوْفِيقَاتِ سَجَّانِي حُجَّابَ كَمَالَاتِ اَكْتَسَابِ مَهِيْطَةِ اَنْوَارِ تَنَاجُوتِ
 مَنَظْمَةِ اَنْثَارِ اسرار و آیه الهی حقائق معارف آگاه فضائل و فوائد دستگاه شفیق
 جبینا میر که شیخ حسام الدین متوالیه و مشکاثره باد بعد از سلام محبت الیام و شوق انتظام
 واضح ضمیر فیض تاثیر آنکه کتابت پر لطافت که هر حرفی چون دری و هر کلمه پراز سرب و
 سر سطر کعقد الدرب و در سید فرحت بر فرحت حاصل گردید ضموض استفسار رفتن
 لشکر ظفر اثر بود واضح آنکه از عالم و موطن الاریب بشکوف ساختند که رفتن بهم مبارک اثر
 و آمدن هم باخیر و الطفر خواهد شد الینا المرحوم والینا المآب و سلام من رب الرحمة
 و این بشارت است عظیم - مخدوم باد دست رسیدیم چو از خویش گذشتیم به از خویش
 گذشتن چه مبارک سفری بود از خود باید گذشتن و بدوست باید پیوستن از طاهر و باطن
 سفر باید کرد و از باطن بالطن البطون یعنی از مرتبه طلبیه بمرتبه اصلیت حقائق علییه باید رسید
 و از حقائق الحقیقه الحقائق باید پیوست فقر اقامه هو الله این است نه ممکن واجب
 گردد و نه واجب ممکن گوید آنکس درین مقام فضول به چه تجلی نداند از حصول به
 شعر تعشقه العشق عن همم الرجال به وعن وصف التفرق والصال به
 حتی ما حل شی عن خیال به قل عن الاحاطة والمثال به اعاذ بالله من
 اعتقاد الن ندقة العتید و ضلال اهل الشراک و یک دستار و یک شیشیه
 سر که مقطر و دوشیشیه گلاب رسید حق تعالی بخش کریم و منه لباس محبت ذاتیه خود آن

برادر را عنایت کنند و شام را از بوی عطر معرفت خود معطر گردانند۔ خانہ در بارہ مطلقاً
 ایشان کہ جدہ را سخنان بے العلم و العمل شیخ محمد بدیع الحق پہلے رحمتہ اللہ علیہ جمع کردہ بودند
 سالک را باید کہ ہمیشہ شب و روز ذکر مانند و جد و جہد بسیار کنند و چنان جس کند کہ ہوو
 ذاکر گردد و گاہے بغیر از جس ذکر نکند و جس کردن چنان فرورود کہ ہوش برود و ہلاک
 گردد باز چون در افاقہ آید باز از سر نو همچنان مشغول و نفس را آرام نہد طالب حق را
 باید کہ از نماز فجر تا آنکہ یکپاس چیزے زیادہ روز بر آید در مراقبہ بنشیند و بعد از مراقبہ
 سخن باکس نگوید تا نماز نگذارد و چون وقت زوال شود باز بنشیند تا وقت ظہر و نماز عصر
 اول وقت بگذارد و مراقبہ کند تا مغرب و از مغرب تا عشاء بنشیند و چون نیم شب شود نماز
 تہجد ادا نمودہ تا فجر بنشیند چون خواب غلبہ کند آب بروے خود افشانند تا خواب مندفع شود
 کہ در این وقت بافتوحات غیبی بسیار روے نماید و کشود بسیار در خود یابد و خصوصاً
 شب جمعہ کہ بسیار فضیلت دارد باید کہ خواب نکند و اگر کسی زن داشتہ باشد باید کہ
 در ہفتہ باو یک مرتبہ خواب کند در آن شب ہم نماز تہجد فوت نہ کند کہ این وقت باز نمی آید
 بلکہ بعد از اداے نماز تہجد و زیادہ نکند کہ بہ بسیار اختلاط نفس منی میرد بلکہ طالب حق
 را باید کہ چشم بستہ ہمہ اوقات در مراقبہ باشد و بے مراقبہ ہرگز نہ نشیند و استعمال کند کہ ہمیشہ
 دوزانو بنشیند کہ شست طالبان خدا ہمین ست و ہر گاہ کہ بنشیند خود را از خود ہتی کند
 و باید کہ ہمیشہ سخیال جمال یار باشد با شیطان رہ زدن نتواند و اینچہ اطوار عجائبات روے
 نماید از اثر توجہ او داند و بجد خود نداند و چون بہ صحبت درویشے رود۔ و متاثر شود این را
 از برکت نظریہ خود داند کہ این قابلیت از نظر ایشان پیدا شدہ فرمودند اگر درویشے یکبار
 توجہ کرد ست و از قید ہستی آزاد کرد ست اگر مشغول ماند ہمین اورا کفایت کند نیز تا کہ گاہ
 او تمام نشود فرمودند سالک را اگر بقوت توجہ براوج مراتب برده شود در سیر قلیل بماند
 و ترقی کردن نمی تواند پس اول اندک توجہ کرد در مقام جد و جہد باید آورد من بعد آن
 را بسوے نسبت باید رسانید تا وقت در نسبت صاف رود و نسبت چنان غلبہ
 کند کہ قریب بہ ہلاک شد و خواہد کہ بکار ہا دیگر مشغول شود تا ہلاک نگردد فرمودند اگر
 طالب حق در صحبت یگانگان افتد زیادہ از دوسہ ساعت نہ نشیند و آنگاہ جس دم
 چشم کشادہ کند لیکن چنان جس دم کند کہ سخن ایشان نہ فہمہ اگر ضرر در افتد کہ سخن

باید گفت بزبان سخن باید گفت و بدل در ملاحظه شغل با حبس دم باشد تا دقت عزیز
 که نعمت بے بهاست ضائع نرود و در وقت تعلیم و تعلم و در وقت آمدن در رفتن
 نیز متوجه بجانب دل حبس دم باشد تا که در وقت جنگ اعدا نیز حبس دم نگذارد و
 چون خواهد که بخسبید هم در حبس باشد که بخواب رود هر وقت که حبس کند چنان کند که
 هلاک گردد اگر روح از غایت حبس ازین بدن بیرون رود باز نیاید زھے سعادت که
 بعضی بزرگان را این حالت روی داده و بجز عشق و محبت و سوز و درد و حصول
 بحق تعالی میسر نکرده و عاشق صادق را باید که همهت بران دارد که تالیب گور عمر خود
 را در یاد مولی صرف کند و این بخاطر نیارد که این کار سست است که ازین زود فارغ
 شوم که هرگز هیچ بر او نه کشاید بلکه نظر از حصول و عدم حصول نیز بردار و کمال حصول
 همین داند که حق تعالی توفیق یابد خویش عنایت فرمود و حصول کار موقوف بر این است
 چون متمش درست شد کار حصول پیوست و اگر قبض شود باید که ناامید نگردد بلکه
 همچنان در جهد و جهد بماند و شاکر بماند اگر سالها قبض بماند ناامید نگردد تا حق تعالی بکسر
 چنان لبط و کشایش روزی کند که آنچه سالها سال حاصل نه شود در یک لحظه حاصل شود
 و باید که سالک در کار خود چنان گرم باشد که در اصلاح دیگر قصه خود نیابد اگر چه دست
 باشد هرگز بحال او متوجه نشود و کار خود بوجه احسن کرد ازین جهان برود - نقل است
 که از حضرت اولیس قرنی رضی الله عنه حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه وصیت خواست
 فرمودند که ای علی فرصت نه دارم - طالب را باید که در هر حال انتظار جمال محبوب بماند
 و لحظه ازین اندیشه فارغ نماند تا یک بیک در باطن او مثل چراغ افروخته گردد و
 ظلمت هستی برود و هر وقت خود را مبتدی داند و در جهد و جهد شغل چنان می کند گویا که
 همین وقت مرشد ارشاد فرموده بیا دخی جگر خود را کباب کند و هر جا که باشد ختم عمر خود
 در اینجا داند و اندیشه برخاستن از اینجا منقطع کند و مرگ را حاضر داند تا پیش از مرگ بمیرد
 و مرتبه موتو قبل ان تموتوا حاصل شود و قبرها را کهنه را تصور کند و عبرت از دنیا گیرد که
 روزی حال من نیز چنین خواهد شد نقل است که مرده زمین میکند بذر نخدان بوسه
 یافت از مرده عبرت گرفت او را در خانه آورد و نگاه داشت و در یاد مولی تعالی مشغول
 شد و صبح و شام هر روز او را دیدن لازم گرفت تا بدین تیر غیبت نیفتد و از یاد حق غافل نگردد

تا کما ز دنیا برفت استبها - و بدانند که اگر عمر من پنجاه سال باشد آن نیز مثل باد بگذارد آن
 روز امر و دست قال النبی صلی الله علیه و سلم الدینا ساعدا فاجعلها طاعة لقل
 ست که چون منم نوح علی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام بیامد پرسید که ای درازترین
 پیغمبران از روی عمر دنیا را چون یافتی گفت چنانکه خانه که دور و دوری که در آیند و از هر
 بیرون روند بلکه خود را در گور تصور کن و بدان که ترا با کس کارے نه کسی را با تو قال النبی
 صلی الله علیه و سلم کن فی الله نینا کانت غریب او کعابری سبیل وعد لفساک من
 القیوس و اگر کسی ملاست کند تنگ دل بناید شد - و طالب حق را باید که کار پیش خلق چنان
 کند که ملاست کنند و نفرت پذیرند و تحسین خلق را طلب کند اگر کسی صد سخن گوید یک جواب
 هم بنماید و داد و نداد نیاید که از تحمل کردن گناه آمرزیده نشوند اگر یک جواب هم گفته شود
 گویا که همه جوابها گفته شدند اگر کسی غضب میکند در خود شخص کند اگر خود را در ترک دنیا و
 جاه و عزت باید ترس نکند و داند که هیچ چیز ضرر نخواهد رسانید و ختم هیچ کس اثر نخواهد کرد
 و اگر در خود میل و نیایابد داند که همه چیز ضرر تواند رسید بلکه این مثل دنیا عین ضرر
 است و دل بد دنیا دادن و محبت باصل دنیا کردن ازین هیچ ضررے زیاده تر نیست
 و چون خلق رد کنند شاد باید شد که مردود و خلق مقبول حق باشد و بداند که اگر مردمان بنظر
 حقارت بینند این حقارت جز وزے چند پیش نیست بر اے عزت این جهان کار آبهان
 را که همیشه باد کارست بر باد بناید داد و ذلت نفس خفیس موجب تازگی روح لطیف است
 که او مثل یوسف است بحسن و جمال بلکه هزار چندان بهتر پس او را بر آن نفس خوار بناید
 کرد اگر کسی گفتگو کند کوشش سخن پردوری بناید کرد بلکه خصم را باید گفت که سخن نور است
 که نفس کافران برین مرده میشود اگر اهل اللہ کس را محقر دارند نقص را بجانب خود نسبت کنند و
 عیب در خود داند سخن او شان بر راستی فہم و کجی را به خود ضم کند تا زیان بیند و ترقے در
 خود یابد و یقین داند که هدایت و ضلالت از جانب خداست و سوائے حق تعالی از خواست
 هیچ کس این هر دو امر نمیشوند و باید دانست که چون کسی بمیرد و همه کس چه مادر و پدر و چنان
 و فرزندان شب تابانی می کنند که از خانه بدر کرده در گور دفن باید کرد و تاخیر نشاید کرد و پس مہمات
 که بایشان مشغول مانند و از یاد حق تعالی غافل شوند آخر از این جهان گذشتن است و این را
 گذاشتن است قل ۴ الیوم ما اختیار ما ندیم الخ اصطرار او از زن و فاداری طلب نکند

کہ از زن ہرگز وفاداری نیاید و زن طالب حق را از یاد باز دارد۔ نقل ست کہ بزرگے زن
 خواست تاسہ شبانہ فروز باو مشغول ماندہ درودہ کہ ہزار مرتبہ ورد میخواند فوت شد حضرت
 رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم را بخواب دید کہ از زبان دربار میفرمایند کہ سہ روز ست کہ از
 تو درود نمیرسد چون از خواب بیدار شد زن را طلاق داد و بکار خود مشغول شد و ہرچہ مشکل
 افتد مدد از روحانیت حضرت رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم باید خواست و از تحریب
 خدا بکسے دیگر رجوع نباید کرد تا کار ہر چند مشکل باشد حل شود اگر بحیثیت ایندکے از حق تعالی
 دعا طلبد دعائے بد در حق او نہ کند بلکہ بحیثیت خود از حق تعالی خواہد خواہ حق تعالی آن موفی
 را بہ بلا مبتلا گرداند یا توفیق نیک بخشد و با کور دلان کہ از طریق اہل اللہ منکرند صحبت نباید
 داشت و از مخالفت ایشان احتراز باید کرد و ہر یکس را از مسلمانان از خود فروتر نباید دانست
 کہ شاید حق تعالی آخر الامر توفیق رفیق گرداند و بلکہ کافرانی از خود زیون نباید دانست کہ
 احتمال آرد دنیا مسلمان شدہ انتقال کند و بہ بیان کمالات بزرگان پیشین بیش عوام مشغول
 نباید شد و در خود حالتے پیدا باید کرد کہ از مطالعہ احوال بزرگان منفعت ہمین است کہ ہمہ
 یامید کرد تا آن حالت حق تعالی عنایت فرماید کہ افسانہ برائے مفاخرت خود باید کرد کہ از افسانہ
 کوئی آن حالت نے آید خواندن کتب و مطالعہ آن ہمہ دنیا ست در آخرت از اشتغال
 آن بجز خسارت پدید نیاید ہرچہ بہت یاد مولے تعالی ست باقی ہمہ ہیج ست و در
 راہ حق تعالی نمیشود تا کہ یک دل نشود گاہ گاہ کتب درویشان را مطالعہ باید کرد
 کہ طالب را قوت عزم زیادہ کرد اند لیکن با مطالعہ دل و حبس دم در آن وقت ہمہ باید
 بود لیکن بہ جمع کردن کتب اشتغال نباید کرد کہ آن دریا حق تعالی خلل آرد و طبع افسردہ
 کند اگر نماز قضا شدہ باشد تا نماز را ادا نہ کند بہ ہیج کارے مشغول نہ شود کہ بغیر ادا کردن
 نماز مشغول شدن بکار دیگر شوم ست و طعام کہ بادی باشد در وضو خلل کند از آن احتراز
 باید کرد تا در نماز خلل نیفتد انجہ بر سالک از عالم ملکوت ظاہر شود با کس نہ گوید۔ بلکہ
 چنان رندانہ وضع باشد کہ خود را بہ لباس صالحان نہ دارد بہ طریق اہل دنیا نمودار
 کند اگر کسے از غیر اینہا رجنس خود را دوست نماید معنوں دے نگر د کہ اہل دنیا مکاری
 یابند و اگر کسے خود را دوست نماید از دے را خود ظاہر نہ کند تا کہ اورا صادق نہ بیند
 و کش بر اہل اللہ و فرمان بردار ایشان نیابد و اصل کار این ست کہ سختیار خود

از میان بردارد و خود را با اهل الله سپرد کند تا مقصود حاصل شود و الا هرگز حاصل
 نه شود و خود را از آن یک کس بگیرد و نیت استفاضه از دو جا نه کند و الا از هیچ جا
 فیض نه رسد - والسلام علی من اتبع الهدی

دل یکی منظر لیست ربانی

حسانه دیورات و دلانی

بعضی از وظائف حضرت ایشان که حضرت مولانا دانا ^{لفضل}
 اولی شاه ولی الله صاحب محبت دهلوی در انفا ^{العافین}

نوشته اند به تحریر می آیند

و خلیفه حضرت ایشان از نوافل تجمیع بود بے تقید عدد رکعات بل به ملاحظه نشاط و غیبت
 هر مقدار که باشد و اشراق و ضمه و دو رکعت بعد مغرب برای ثواب والدین و برادر
 کلان خود و بتلاوت و ایما مشغول می بودند مگر بعد از به غایت خوش صوت و بارکات
 قواعد تجوید می خواندند و غالباً در طقه یاران بیرون از تلاوت هر روز دو مرتبه رکوع بتدبیر
 و بیان معانی آن می خواندند و یک هزار بار نفی و اثبات بعضی به چهار قبل فجر و بعضی تخفیه
 و دو از ده هزار بار اسم ذات همیشه لازم بود خارج اوقات غیبت با وجود کبر سن
 و ضعف و هرگاه متوجه می شدند به غیبت ممتده می کشید بعد وفات سیدنا و مخلصنا
 شیخ ابوالرضا محمد باستد عار بعضی یاران همان اسلوب و عظمی فرمودند اکثر از شکوة
 و تنبیه الخافین و غنیة الطالبین و در آخر تفسیر شروع کرده بودند چون از بیان
 زهرادین فارغ شدند ضعف غالب آمد و آن رشته موقوف ماند این فقیه بارها از
 زبان ایشان استماع کرده که ما هر چه یافتیم به دولت در دو تو جه مجرب یافتیم
 و گیر هر روز سوره مرمل یا زده بار و یا مخفی یک هزار و یکصد بار برای غنائی ظاهری

مے خواندند پیوستہ در جمیع احوال بے اسباب ظاہر حق سبحانہ قلوب عباد را بخت
ایشان مصروف میساخت۔ در آخر عمر ایشان چون رمضان رسید صیام و قیام بدو
قدیم بہ تقدیم رسانیدند ہر چند بہ حسب شریعت رخصت افطار مستحق بود کہ پیر فانی
شدہ بودند و طاقت صوم نہ داشتند این فقیر و ساراہل بیت چون سوال مے کردند کہ
سبب چندین مقاسات تعب با وجود رخصت شرع چیست مے فرمودند زیادہ
ازین نیست کہ بہ سبب ضعف بے ہوش مے شوم و بہ ہوشی خود گرفتارم و بدان
مازہ مے شویم یعنی غیبت چون سوال آمد یک بارہ اشتہا ساقط شد و ضعف غالب آمد
و ہر مضہ پیدا شد چند آنکہ اسید حیات منقطع گشت و مردہ و ارافتا دند این فقیر حاضر بود در
افتادن کلمہ استخضر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم از زبان ایشان برآمد بعد از ان
رو بے بصحت آوردند و فی الجملہ تخفیف دست داد با آنکہ او ایک صضر باز مرض غالب
آمد و قبل صبح صادق چون آثار موت ظاہر شد غالب ہمت ایشان آن بود کہ نماز
فجر فوت نہ شود چند بار در ان ضعف پرسیدند کہ صبح طلوع کردہ است یا نہ حاضر ان
گفتند نہ چون موت نزدیک رسید آن گویندگان بقف جواب دادند کہ اگر وقت
نماز شما نیست وقت نماز ما خود رسیدہ است آنگاہ گفتند مرا متوجہ بہ قبلہ کن سید
آنگاہ بہ اشارت نماز گذاردند حال آنکہ در وقت شک بود و بعد از ان بذکر اسم ذات
زیر لب مشغول شدہ و ولایت حیات سپردند و این واقعہ روز چہار شنبہ دواز دہم
صفر ۱۳۱۱ھ یکہزار یک صد و سی و یک سال ہجری مہ و اواخر عہد فرخ سیر واقع شد
و فرخ سیر عباد حضرت ایشان قریب پنجاہ روز اسیر شد و ہرج و مرج عظیم
دست داد و عمر شریف ایشان ہفتاد و ہفت سالہ بود و قصہ بہ فتح چتور و غارت
مسجد جامع شاہ جہان آباد یادداشتند و ہذا اخبار دنا امر دہ من مناقب سیدنا
و محمد و مناسخ عبد الرحیم قدس سرہ۔ و تیلوہ ان اللہ تعالیٰ۔

تاریخ وفات

در ہزار و یکصد و سی و یک ہجری مہول بامداد چار شنبہ از صفر ثانی عشر
باوی اہ طریقت شیخ دین عبد الرحیم کرواز دنیار دون و حبت الماوی

مفتی محمد امجد علی صاحب

۸۳۰۵

الف ۲۶

بسم اللہ الرحمن الرحیم۔ و معتقدین خاندان حضرت مولانا مولوی شاہ ولی اللہ صاحب
محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ کو مشرودہ ہو۔ کہ وہ منبع فیض کہ جس سے ہندوستان قتال
اللہ و قتال الرسول کے انوار تجلیات سے منور ہو گیا دینی مدرسہ کہنہ حضرت مولانا
شاہ عبدالغفر صاحب دہلوی رحمۃ اللہ علیہ کہ عرصہ تیس چالیس سال سے غیر آباد ہو گیا تھا
اب بفضلہ منہ تعالیٰ سید ظہیر الدین عرف سید احمد نواسہ حضرت خاتم المحدثین جناب
مولانا شاہ رفیع الدین صاحب برادر عزیز حضرت مولانا شاہ عبدالغفر صاحب نے بتائیں
غیبی و اشارہ روح پُر فتوح شاہ صاحب موصوف کی ماہ ربیع الاول ۱۳۸۱ھ ہجری سے سلسلہ
درس و تدریس مدرسہ مذکورہ میں جاری کر دیا ہے۔ اور محقول اور منقول دونوں علم پڑھنا
جاتے ہیں۔ اور مسلمان بچوں کو دینی اور دنیوی تعلیم اس انتظام کے ساتھ دیا جاتی ہے کہ اور
مدارس میں دیکھنے میں نہیں آئی۔ مگر افسوس ناک یہ بات ہے کہ ابھی تک اسکے واسطے کہیں
سے کچھ کفاف مقرر نہیں ہے۔ جس سے اس کی ہمیشہ کے واسطے قیام کی صورت ہو نہیں
سکتی۔ جملہ اہل اسلام ہندوستان کو اور خاص کر جو فیض یاب ہیں اس خاندان سے اون پر فرض و
واجب ہے کہ اس مدرسہ کے سب مدارسوں سے پہلے بقلے یا دگار جائے شاہ صاحب
موصوف کے لئے۔ قلم سے قدم سے درم سے زبان سے سعی و امداد کرنے اور کرانے بقدر
طاقت مال صرف کرنا فرض ہے بقولہ تعالیٰ و تعاونوا علی البر والتقویٰ اور واضح رہے
کہ جہاں مدرسہ موصوفہ ہے وہ ہی خاص خاص جگہ جس سے درس گاہ منبر کہ حضرت مولانا
شاہ ولی اللہ صاحب حضرت مولانا شاہ عبدالغفر صاحب وغیرہ وغیرہ کی ہی جہانسی ہزاروں حلیل القدر
علماء و ستار فضیلت باندہ تمام ملک شائع ہوئی اور جو کچھ ہندوستان میں علم ہے اسی جگہ کا فیض ہے
اگر منظور خدا ہی تو پھر دیا ہی ہو جائیگا مگر ابھی مدرسہ موصوف کو نہایت سخت امداد کی ضرورت ہے کیونکہ
ابھی کہیں ہی کوئی صوت امداد کی نہیں ہوئی پس اسلام کے حقیقی خیر خواہوں اور دین محمدی کے درمندان
اور شاہ صاحب کے معتقدوں ہی امید ہے کہ اس مدرسہ کی قیام کی صورت ضرور تجویز فرماویں۔ پتہ یہ
دہلی مدرسہ کہنہ حضرت مولانا شاہ عبدالغفر صاحب نزد سید ظہیر الدین عرف سید احمد نواسہ
عن ینبہ۔ برسد

رسائل مفصلہ ذیل از تصنیف لطیف حکیم امت مصطفویہ حضرت کافی فی اللہ جناب لانا شاہ ولی اللہ صاحب و حضرت مولوی شاہ عبدالعزیز صاحب جناب لانا اسماعیل صاحب شہید رحمۃ اللہ علیہ و علاوہ
ازین قہر کی کتابیں مطبع احمدی متعلقہ مدرسہ غزنی - مطبع مجتبیٰ واقع شہر دہلی سے بکھارت بڈریو ویسویہ کمالی

فیوض الحرمین مصنفہ حضرت مولانا شاہ ولی اللہ صاحب رحمہ اللہ عبارت عربی مع ترجمہ اردو - اس کتاب میں شاہ صاحب ۱۰ مسائل لکھے ہیں جو ارہ ایک آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کو حل کئے ہیں قابل دیدنی قیمت ۸ روپے تا ویل الاحادیث مصنفہ جناب موصوف - اس کتاب میں شاہ صاحب نے حضرت آدم علیہ السلام سے لے کر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تک جن انبیاء عاکہ قرآن شریف میں ذکر ہے اور جو انبر حادثہ وقوع میں آئی ہیں انکی وجوہات بیان کی ہیں۔ یہ کتاب قابل ہاں لکھنے کے ہے عبارت عربی مع ترجمہ قیمت ۷ روپے
موا مع شرح خرب البحر مصنفہ الفقہاء شہداء دار و دو عالم کاتیس دواکی شاہ صاحب بڑے بڑے بڑے شرح کی ہے آج تک دیکھنے میں کیا بلکہ سننے میں بھی نہیں آئی طریقہ نزول کا اور فقرہ کے پڑھنے کے ہر مطلب کے واسطے جدی جدی ترکیب اور اعظام اور اختتام کے بڑھنے کی ممانعت - اور اوکی وجہ بیان کی ہے عالموں کی جان ہے قیمت ۳ روپے و وصیت نامہ مع رسالہ دہنجدی مصنفہ عبارت فارسی مع ترجمہ اردو - اس میں شاہ صاحب نے یہ لکھا ہے کہ مسلمانوں کو کیا کرنا چاہیے اور کس طرح امورات دنیا کو انحراف دینا چاہیے کہ ہر شخص کو اس پر عمل کرنا لازم ہے - قیمت ۸ روپے
خمسہ رسائل شاہ ولی اللہ صاحب در بیان لغت و عبارت فارسی - اس رسالہ میں عجیب و غریب بیان میں تمام ان علماء کا بیان ہے جننے آپ کو حدیث کی سند اور ترقہ پینی ہے اور اپنے ابا و اجداد کا حال اور حضرت شاہ عبدالعزیز صاحب شکر بار کج حالات اور اپنا اعتقاد بیان کیا ہے یہ رسالہ لائق ہے قیمت ۱ روپے
النصاف مصنفہ شاہ صاحب موصوف عبارت عربی مع ترجمہ اردو - واقعہ شاہ صاحب نے اس رسالہ میں بابت تقلید کے انصاف کرویا ہے - آج کل اس کے دیکھنے کی اشد ضرورت ہے قیمت ۷ روپے
عقد الحجد مصنفہ جناب شاہ صاحب مدوح عبارت عربی مع ترجمہ اردو - اس میں شاہ صاحب نے اپنا اجتہاد اور اپنی رائی کو بابت تقلید کے ظاہر کیا ہے - قیمت ۷ روپے
قرۃ العینین فی التقضیل الشیخین مصنفہ جناب موصوف عبارت فارسی - اس میں شاہ صاحب نے بڑی حد و جہد سے مذاہب باطل کا رد کیا ہے کما قابل بیان ہیں - قیمت ۵ روپے
شرح رباعیات شہید مصنفہ شاہ صاحب موصوف عبارت فارسی - شاہ صاحب نے حضرت باقی باللہ صاحب رحمہ اللہ کی رباعیوں کی شرح کی ہے اور - اون مقاصد کو حل کیا ہے کہ جو قابل دید ہیں - قیمت ۱ روپے
خمسہ رسائل فی بشرات البیہ الکریم مصنفہ شاہ صاحب مدوح عبارت عربی مع ترجمہ اردو - اس کتاب میں عجیب و غریب حالات شاہ صاحب اپنے اور اپنے والد صاحب رحمہ اللہ اور اپنے چچا صاحب رحمہ اللہ کو کہہ انہوں نے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی روح مبارک سے حاصل کئے ہیں لکھے ہیں - قیمت ۸ روپے
سطحات مع رسالہ جز اللطیف مصنفہ شاہ صاحب موصوف عبارت فارسی - اس کتاب میں طلسم الہی کا بیان اور اپنے حالات مختصر بطور سوانح عمری کے شاہ صاحب نے لکھے ہیں - قیمت ۲ روپے
الطاف قدس مصنفہ شاہ صاحب موصوف عبارت فارسی مع ترجمہ اردو - اس میں شاہ صاحب نے اپنی اصطلاحوں کو کھولا ہے جیسی تہذیبی اور تحریر و غیرہ - قیمت ۳ روپے
قصیدہ الطیب النغم فی مدح سید العرب والنجم - مصنفہ حضرت شاہ صاحب موصوف عبارت عربی مع شرح فارسی - جہیز قصیدہ ہیم و قصیدہ تاسیہ و قصیدہ لاسیہ وغیرہ ہے - قیمت ۳ روپے
چہل حدیث مع شرح منظوم الموسوم شجرہ مصنفہ شاہ صاحب موصوف عبارت عربی مع شرح اردو قیمت ۱ روپے
قول مجمل ترجمہ شفاء العلیل مصنفہ الفقہاء عبارت عربی مع ترجمہ اردو - قیمت ۵ روپے
عجالات نافعہ اصول حدیث مصنفہ حضرت مولانا شاہ عبدالعزیز صاحب رحمۃ اللہ علیہ فارسی قیمت ۸ روپے
کمالات غزنی شاہ عبدالعزیز صاحب رحمہ اللہ کے کمالات - اردو - قیمت ۲ روپے
بستان الخائین مصنفہ شاہ عبدالعزیز صاحب - فارسی - ۶ روپے
مجموعہ خمسہ رسائل قابل دید مصنفہ الفقہاء - فارسی - قیمت ۳ روپے
تقویر العینین مع ترجمہ اردو مصنفہ مولوی اسماعیل صاحب - ۳ روپے
تقویر الایمان مولوی اسماعیل صاحب رحمہ اللہ - اردو - ۸ روپے
صراط المستقیم مصنفہ مولوی اسماعیل صاحب - فارسی - ۹ روپے
مجموعہ رسائل اصول حدیث مصنفہ شاہ عبدالعزیز صاحب و حضرت شاہ ولی اللہ صاحب رحمہما اللہ فقہاء عبارت اردو اصول حدیث کے فن میں اور محدثوں کے طریقوں کی معرفت میں یہ ایسا عجیب و عمدہ مجموعہ ہے جنہیں ہزار فائدے اور انواع انواع قاعدے ایسے ہیں جو بڑی بڑی کتابوں میں اور بہت سے اساتذہ کی محبت سے حاصل ہونے پر حیرت پڑھنے والوں کو نصیب العین کرنا چاہیے ۱۰ روپے

المش
خادم العلماء کترین الدین عرقہ احمد نواسہ حضرت مولانا مولانا فیہ الدین صاحب مولوی م الامام مطبع احمدی شہر دہلی